

بررسی انتقادی حکمرانی جهانی:

حکمرانی غربی یا سیستم غیرقطبی جهانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۷

* سیامک بهرامی

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۱/۱۷

چکیده

انتشار اقتدار، ضرورت یک نگاه جدید را به نظام بین‌الملل فراهم ساخته است. حکمرانی جهانی نامی است که به این نگاه اطلاق گردیده است. در بطن نظریه‌های غربی از حکمرانی جهانی، دیدگاهی مبتنی بر حذف و شمول قرار دارد. به گونه‌ای که، تعاریف غربی از حکمرانی جهانی سبب حذف جهان توسعه‌نیافته از قلمرو این مفهوم شده‌اند. هدف این نوشتار نقدی بر عدم جامعیت حکمرانی جهانی و چگونگی آن در نظریه‌های غربی و رفع این نقیصه‌ی اساسی است. در این راستا، این پرسش طرح شده است که نظریه‌های غربی چگونه و با تأکید بر چه مبانی‌ای جهان توسعه‌نیافته را از شمول حکمرانی جهانی حذف کرده‌اند، و برای حل آن چه باید کرد؟ در پاسخ، این فرضیه طرح شده است که، مجموعه‌ای از تقییدات هستی‌شناختی، به‌خصوص در دو مسئله‌ی نوع کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار در نظریه‌های غربی، حذف جهان توسعه‌نیافته را رقم زده است و راه چاره در نقد مبانی هستی‌شناختی نظریه‌های غربی و ایجاد دیدگاهی نوین با ابعاد هستی‌شناختی نوین در باب حکمرانی جهانی است. این تحقیق در چارچوب نظری با تمسک به ابعاد فرانظری (هستی‌شناسی) موضوع را مورد تحلیل قرار داده، و درنهایت نتیجه می‌گیرد که اولویت مبانی هستی‌شناختی بر نظریه سبب می‌شود تا حکمرانی جهانی که در دیدگاه غربی، در بعد فرانظری دارای کنش‌گران محدود و رابطه‌ی کارگزارمحور بود و در بعد محتوایی صرفاً به‌صورت عملکردهای همکاری‌جویانه تعریف می‌شد، در یک دیدگاه جایگزین، در بعد فرانظری به دیدگاهی با کنش‌گران نامحدود و رابطه‌ی دوسویه‌ی ساختار و کارگزار، و در بعد محتوایی به یک ساختار منسجم و تعریف‌کننده، با یک قانون واحد که دارای رابطه‌ی تکوینی با عملکردهای همکاری‌جویانه و غیرهمکاری‌جویانه‌ی حکمرانی جهانی است، تبدیل شود. چیزی که در نهایت سبب جایگیری جهان توسعه‌نیافته در این ساختار می‌شود.

* استادیار گروه علوم سیاسی
دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد کرمانشاه
sbahrami@iauksh.ac.ir

واژگان کلیدی: رویکرد غربی حکمرانی جهانی، رویکرد تحلیلی جایگزین، هستی‌شناسی.

مقدمه

بعد از پایان جنگ سرد و از بین رفتن ساختار نظام دوقطبی در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی و شکل‌گیری تعاریف جدیدی از نظم و امنیت بین‌المللی، جهان در آستانه‌ی تجربیات نوینی قرار گرفت. ساختار نظام دوقطبی با تأکید بر هنجارهای دولت‌محوری، حاکمیت‌گرایی، تمرکزگرایی و تأکید بر تعاریف سنتی از نظم و امنیت، از ۱۹۴۵ به بعد در جهانی یکسان به سربرده بود؛ جهانی که در آن دولت به بازیگری مسلط و بدون چالش‌گر در عرصه‌ی بین‌المللی تبدیل شده بود و متأثر از تعاریف سنتی از نظم و امنیت اجازه‌ی ظهور موضوعات جدید و بازیگران جدید را در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل نمی‌داد. فروپاشی ساختار دوقطبی به یک‌باره این بندها را گسست و جهانی متفاوت از قبل چه در عرصه‌ی کمی و چه در عرصه‌ی کیفی ظهور کرد؛ جهانی که هم‌چنان در حال تغییر و تحول است و هر روز بازیگرانی یا موضوعات جدیدی در آن رشد می‌کنند. هرچند گروهی از این بازیگران و موضوعات قبل از دهه ۱۹۹۰ هم وجود داشتند اما تفاوت آن‌ها با قبل در حوزه‌ی عمل، کارایی، مشروعیت و مهم‌تر از همه اقتدار آن‌ها بود. آن‌ها موجودیت جدید خود را بر مبنای پایه‌های جدیدی از اقتدار پی‌ریزی کرده بودند. اقتداری که ویژگی بارز آن انتشار و پخش‌شدگی‌اش بعد از دهه ۱۹۹۰ بود. وضعیت موجود، GG^۱ یا حکمرانی جهانی نامیده شد که متفکرین غربی برای تبیین آن نظریه‌های مختلفی ارائه دادند. نظریه‌هایی که فصل مشترک آن‌ها تمرکز بر کنش‌گران و عملکردهایی بود که منحصراً در جهان توسعه‌یافته قابلیت ظهور داشتند و جهان توسعه‌نیافته به دلیل بی‌بهره بودن از این کنش‌گران و عملکردها خارج از قلمرو حکمرانی جهانی در نظر گرفته می‌شد.

مسئله اصلی این نوشتار بررسی چگونگی فرایند حذف-شمول در نظریه‌های غربی از حکمرانی جهانی است. در واقع، سؤال اصلی این است که نظریه‌های غربی چگونه و با تأکید بر چه مبانی‌ای جهان توسعه‌نیافته را خارج از شمول حکمرانی جهانی فرض کرده‌اند؟ و چگونه می‌توان این نقیصه را جبران و تلقی فراگیرتری از حکمرانی جهانی را مطرح کرد؟

برای پاسخ به سؤال اول، این فرضیه مطرح می‌شود که نظریه‌های غربی با داشتن مجموعه‌ای از پای‌بندی‌های هستی‌شناختی خاص به‌ویژه در دو مسئله‌ی نوع کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار، سبب شده‌اند تا نظریه‌های حکمرانی جهانی در دو بعد فلسفی و محتوایی با دربرگیری جهان توسعه‌نیافته در خویش تعارض داشته باشند.

برای پاسخ به سؤال دوم نیز، این فرضیه بیان می‌شود که دیدگاه فراگیر از حکمرانی جهانی زمانی ایجاد می‌شود که دید عملکردی از حکمرانی جهانی حذف شده و حکمرانی جهانی به عنوان یک ساختار تعریف‌کننده و در قالب یک رابطه‌ی تکوینی بین ساختار و کارگزار درک شود.

در واقع این نوشتار بیان می‌کند که تقیّدات هستی‌شناختی نظریه‌های غربی از حکمرانی جهانی سبب می‌شود تا این نظریه‌ها در بعد فلسفی بر کنش‌گران محدود و روابط کارگزار محور تکیه داشته باشند، بنیانی که در نهایت سبب می‌شود آن‌ها در بعد محتوایی صرفاً بر عملکردهای حکمرانی و اختصاصاً عملکردهای همکاری‌جویانه، متساهل و غیرخشونت‌آمیز تاکید داشته باشند. در حقیقت آن‌ها با تکیه بر پیش‌فرض‌های نظری خویش، به این سؤال هستی‌شناسانه جواب می‌دهند که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند؟ این بدان معناست که آن‌ها اولویت نظریه بر هستی‌شناسی را پذیرفته‌اند. درحالی‌که ایراد اساسی بر آن‌ها از همین نکته آغاز می‌شود و تحقیق حاضر سعی دارد با تاکید بر اولویت هستی‌شناسی بر نظریه و نقد مبانی هستی‌شناسی آن‌ها یک دیدگاه جایگزین از حکمرانی جهانی که در برگیرنده‌تر و جامع‌تر است را ارائه نماید. در حقیقت، دیدگاه ارائه‌شده با فرارفتن از عملکردها، حکمرانی جهانی را در قالب یک ساختار تعریف می‌کند که در یک رابطه‌ی تکوینی با عملکردها قرار دارد و در بعد فلسفی دایره‌ی کنش‌گران فراخ‌تر، رابطه‌ی ساختار و کارگزار دوسویه و در بعد محتوایی یک ساختار منسجم تعریف‌کننده و عملکردهای همکاری‌جویانه و غیرهمکاری‌جویانه به حکمرانی جهانی شکل می‌دهند.

درواقع، مقاله‌ی حاضر هدف خود را تمرین در مسیر یک نظریه‌پردازی اولیه می‌داند و از آنجایی که شکل‌دهی به یک نظریه‌ی مناسب و کارآمد همیشه با تعمق در بعد فرانظری همراه است، تحقیق حاضر هم اساس کار خود را ابتدا بر بعد فرانظری به صورت عام و بعد هستی‌شناختی به صورت خاص، و در باب موضوع حکمرانی جهانی می‌داند. در این مسیر، سعی شده است تا هم‌راستا با ونت از روشی میانه برای ایجاد گفتگو میان نظریه‌های خردگرا و واکنش‌گرا استفاده شود. در ادامه، در چارچوب نظری تحقیق از هستی‌شناسی به عنوان بعدی فرانظری استفاده شده است و در بخش بعدی به ادبیات موضوع در قالب نظریه‌های مختلف از حکمرانی جهانی و نقد و بررسی آن‌ها پرداخته شده است. بخش بعدی با مطرح کردن ابعاد هستی‌شناختی نظریه‌های غربی در دو بعد کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه، با نقد این مبانی هستی‌شناختی یک دیدگاه نظری جایگزین ارائه می‌شود. بخش نهایی هم شامل نتیجه‌گیری است.

۱- چارچوب نظری

در بررسی تولید دانش، مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به عنوان نشانه‌های اختصاری برای توصیف فهم‌های پیچیده‌ی جهان اجتماعی عمل می‌کنند (مارش و استوکر، ۱۳۹۲: ۳۸). هر فرانتزیه مدلی از علم ارایه می‌دهد و درباره‌ی چگونگی بنیاد نظریه‌ها سخن می‌گوید و بین انواع فهم‌های موجود از جهان و هستی‌شناسی آن‌ها درباره‌ی واقعیت ارتباط برقرار می‌کند. فرانتزیه یک نظریه است، ولی درعین حال درباره طبیعت دانش، ارزش‌ها و شناخت‌شناسی نظریه‌های رقیب تحقیق می‌کند (معینی علمداری، ۱۳۹۲: ۵-۶). اما در واقع هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مانند نظریه، از چگونگی کارکرد جهان سخن نمی‌گویند، بلکه از چگونگی بنیاد نظریه‌ها سخن می‌رانند. از آنجاکه، هدف نوشتار حاضر یک تمرین نظری است و برای ایجاد هر نظریه مناسب، نقطه‌ی آغازین کار تأکید بر بعد فرانتزیه است؛ از این رو، در این بخش بحث هستی‌شناسی مطرح شده است. عدم طرح مبحث معرفت‌شناسی به عنوان بعد دیگر فرانتزیه از آن جهت است که انتقاد اصلی بر رویکرد غربی از حکمرانی جهانی از منظر این نوشتار بیشتر بر بحث هستی‌شناسی وارد است و نگارنده از لحاظ معرفت‌شناسی، آراء پسابین‌الملل‌گرایان در بحث حکمرانی جهانی را می‌پذیرد.

در این مبحث سعی بر آن است تا با مطرح کردن ابعاد فرانتزیه و به‌ویژه بحث هستی‌شناسی، چارچوبی را برای نقد و تحلیل نظریه‌ی حکمرانی جهانی مشخص کنیم. از آن رو که هدف ما نقد نظریه‌ی موجود از حکمرانی جهانی است، بنابراین نقدهای خویش را از این نظریه، نه در یک سطح جوهری، بلکه در سطحی فلسفی مطرح خواهیم کرد. در سطح فلسفی بیش از هر چیز به فرانتزیه و مبحث هستی‌شناسی می‌رسیم. اگر حکمرانی جهانی را به عنوان یک نظریه مورد بررسی قرار دهیم، باید قبول کنیم که این نظریه دارای مجموعه‌ای از پای‌بندی‌های هستی‌شناختی است (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۷۴). هستی‌شناسی و فرض‌های وابسته به آن کمتر در نظریه‌های طبیعت‌باور/خردباور مورد پرسش قرار می‌گیرد، زیرا از منظر این رویکرد با انتخاب یک نظریه، فرض‌های هستی‌شناختی آن بدون هیچ شکی در آن‌ها به ما تحمیل می‌شوند. درحالی‌که در رویکردهای تفسیری ابتدا باید هستی‌شناسی مان را انتخاب و سپس نظریه‌های متباین با آن را رد کنیم (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۷۴).

ریشه‌های هستی‌شناسی نظریه‌ها یکی از عوامل اصلی اختلافات محتوایی موجود در نظریه‌های مختلف است، زیرا این هستی‌شناسی است که سئوالات مهم و مشروع برای یک نظریه را تعیین می‌کند. در واقع این هستی‌شناسی است

که معین می‌کند چه چیزی وجود دارد و آن چیز چگونه عمل می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۷). هستی‌شناسی از آن‌رو که دایره‌ی سئوالات مطرح شده توسط یک نظریه را تعیین می‌کند، مرزهای جهان را برای ما محدود می‌نماید. هستی‌شناسی اساساً بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت غایی یا جوهر چیزها را تعیین می‌کند. اوفن، هستی‌شناسی را فرض‌های مسلم و قطعی درباره موجودیت چیزها می‌داند و ونت اعتقاد دارد که قبل از بررسی هر مفهومی باید بدانیم کنش‌گران چیستند و چگونه با هم در ارتباط‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۸). در واقع چیستی و سرشت واقعیت اجتماعی در هستی‌شناسی بر ما عیان می‌گردد (برنم و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۱).

در هستی‌شناسی چهار مسئله‌ی اساسی مطرح می‌شود. اولین مسئله این است که جهان اجتماعی چیست؟ آیا چیزی خارج از نظریه‌ی ماست یا ساخته و پرداخته‌ی خود ما است؟ مسئله‌ی دوم، این موضوع است که سرشت کنش‌گران جهان اجتماعی چیست؟ بدین معنا که، این کنش‌گران چگونه ایجاد و برساخته شده‌اند؟ مسئله‌ی سوم در هستی‌شناسی به رابطه‌ی بین ساختار و کارگزار و تقدم زمانی و تأثیر آن‌ها به یکدیگر اشاره دارد. چهارمین مسئله هم به این موضوع برمی‌گردد که کنش‌گران نظام را چه واحدهایی تشکیل می‌دهند؟ (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۸-۱۰) نظریات مختلف به مسائل فوق پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند و همین تفاوت در پاسخ‌ها است که سبب اختلافات محتوایی نظریه‌های مختلف شده است. اما در مجموع می‌توان سه گرایش مادی‌گرایی رادیکال، معناگرایی رادیکال و گرایش بینابینی را در پاسخ به سئوالات فوق، بین نظریه‌های مختلف مشاهده کرد. در پاسخ به سؤال اول، نظریه‌های مادی‌گرا جهان اجتماعی را مستقل از فهم ما می‌دانند، اما نظریه‌های معناگرا جهان اجتماعی را یک جهان بینادهنی و رویکردی فرض می‌کنند. در این میان نظریه‌های بینابینی اعتقاد دارند موجودیت‌های اجتماعی حتی اگر بعد مادی داشته باشند مستقل از فهم کنش‌گران، معنایی ندارند. گروه بینابینی به قول بارکین هر چند در سطح فلسفی برسازنده هستند، اما در سطح جوهری می‌توانند غیربرساز باشند (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۷۴). در پاسخ به سرشت کنش‌گران اجتماعی هم نظریات مادی‌گرا هویت‌های آن‌ها را ثابت فرض کرده و آنان را ایجاد شده توسط ساختارهای مادی می‌دانند. اما نظریات معناگرا سرشت کنش‌گران را کاملاً اجتماعی و متأثر از رویه‌های رویکردی می‌دانند. از این منظر هویت‌های کنش‌گران ثابت و همیشگی نیست. در مسئله‌ی ساختار و کارگزار هم گروهی از نظریه‌ها برای ساختار و گروهی دیگر برای کارگزار اصالت و اولویت قائل هستند، اما گروه بینابینی به رابطه‌ی تکوینی ساختار و کارگزار اعتقاد دارد. در پاسخ به موضوع کنش‌گران اصلی هم بعضی از نظریه‌ها صرفاً به کنش‌گری دولت، گروهی دیگر به کنش‌گری دولت در کنار سایر بازیگران مانند سازمان‌های دولتی و غیر دولتی، جنبش‌های اجتماعی و حتی بعضی از نظریه‌ها به کنش‌گری افراد اعتقاد دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۸-۱۰)

در مبحث هستی‌شناسی آنچه که مورد نظر این نوشتار است و برای نقد نظریه غربی حکمرانی جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرد تا در نهایت بتواند از یک رویکرد جایگزین برای نظریه‌ی حکمرانی جهانی استفاده کند تأکید بر دو مسئله‌ی رابطه‌ی ساختار و کارگزار، نوع کنش‌گران و بازیگران فعال در عرصه حکمرانی جهانی و پاسخ‌های متفاوت به این دو مسئله است. در دو مبحث دیگر، یعنی ماهیت جهان اجتماعی و سرشت کنش‌گران، این نوشتار خود را نزدیک به پاسخ‌های یکی از دیدگاه‌ها، یعنی دیدگاه پس‌بین‌الملل‌گرایان در باب حکمرانی جهانی می‌بیند؛ زیرا دیدگاه بینابینی آن‌ها در باب پاسخ به دو مسئله‌ی اول هستی‌شناسی را می‌پذیرد. اما در دو مبحث دیگر، از آن‌ها فاصله می‌گیرد و انتقادهایی را وارد می‌کند. در ادامه، دیدگاه هستی‌شناختی گروه‌های مختلف نظری با تأکید بر نظریه پردازان پس‌بین‌الملل‌گرا در باب رابطه‌ی ساختار و کارگزار و نوع کنش‌گران مطرح می‌شود.

۲- درآمدی بر حکمرانی جهانی

جیمز روزنا^۲ در قالب هشت پدیده، حکمرانی جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهد، که شامل این موارد می‌شود: انقلاب در مهارت‌ها، بحران اقتدار، دودستگی ساختاری، انفجار سازمانی، انقلاب پویایی، تکنولوژی‌های میکروالکترونیک، تضعیف قلمروگرایی دولت‌ها و حاکمیت و جهانی شدن اقتصادهای ملی (روزنا، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۳). از نظر او، اولین اثر آشکار این تحولات گسست هنجارهای حاکم در عرصه‌ی روابط بین‌الملل در زمینه‌ی حاکمیت و اقتدار بود، به‌نوعی که اقتدار پخش و منتشر شد (Rosenau, ۱۹۹۷: ۷). هریک از بازیگران فوق با توجه به حوزه موضوعی خود قسمتی از این اقتدار را از دست گرفتند. از نظر وی، حکمرانی چیزی متفاوت و فراتر از دولت است و هرچند هر دو به رفتار هدف‌مند، اقدامات هدف‌محور و به نظام حکمرانی و حکومت اشاره دارند، اما دولت فعالیت‌هایی را پیشنهاد می‌کند که توسط اقتدار رسمی حمایت می‌شوند و به‌وسیله‌ی قدرت پلیس برای انجام به موقع سیاست‌ها شکل گرفته، ضمانت می‌شوند، در حالی که حکمرانی به فعالیت‌هایی اشاره دارد که به‌وسیله‌ی اهداف مشارکتی که ممکن است از الزامات قانونی و رسمی ناشی شده یا نشده باشند، حمایت می‌شود و به‌صورت الزامی برای غلبه بر مقاومت‌ها و اجابت خواسته‌هایش بر قدرت پلیس تکیه ندارد. به عبارت دیگر، حکمرانی شمول بیشتری از دولت دارد و مکانیسم‌های غیررسمی را هم دربرمی‌گیرد (Rosenau, ۱۹۹۷: ۴).

این حکمرانی، از نوع حکمرانی جهانی، دولت جهانی^۳، نظم واحد جهانی

2 James Rosenau
3 Global State

و اقتدار مبتنی بر ساختار سلسله‌مراتبی از بالا به پایین، نیست؛ بلکه حکمرانی اجتماع چندسطحی فعالیت‌ها، قواعد و مکانیسم‌های رسمی و غیررسمی، عمومی و خصوصی وابسته به حکمرانی در حال ظهور، در جهان امروز است. بعد از پایان جنگ سرد، لیبرالیسم و جهانی‌شدن بیشترین تأثیر را بر مفهوم حکمرانی جهانی داشته‌اند. اگرچه هنوز دولت‌ها قدرت اجبارکننده خود را در سطح جهانی، منطقه‌ای، و فراملی اعمال می‌کنند، حکمرانی به صورت روزافزونی بر پایه‌های جدید اقتدار تکیه می‌کند. در این راستا، امانوئل آدلر و استیون برنشتین اشاره می‌کنند که: "تجزیه‌ی قدرت اجبارآمیز و حکومت مشروع برجسته‌ترین عارضه‌های حکمرانی جهانی معاصر هستند" (Adler and Bernstein, ۲۰۰۵: ۳۲).

حکمرانی جهانی یا GG واژه‌ای بود که برای فهم سیاست بین‌الملل و تغییرات آن به کار برده شد. در عین گسترده‌گی کاربرد، این واژه به‌عنوان مفهومی مبهم و غیرقطعی، باقی ماند که برداشت‌های مختلفی از آن می‌شد. چنان‌که کارگ مورفی گفت که این واژه به‌ندرت عملی و فهمیده شده است (Morphy, ۲۰۰۰: ۷۹۰). نشانه‌ی این بدفهمی هم ناسازگاری دیدگاه‌های افراد مختلفی بود که هر یک این واژه را به معنایی به کار می‌بردند. افرادی مانند یانگ، بول، گیلپین، میلمن، ابرین و گوتز، اسکولتز و... از جمله‌ی این افراد بودند.

حکمرانی جهانی، از نظر گروهی همیشه از موضوعات مورد بررسی روابط بین‌الملل بوده است. ویس می‌گوید هر چند حکمرانی جهانی امروزه مد روز است، اما به‌اندازه‌ی تاریخ بشری دارای قدمت است و حکمرانی جهانی به هیچ‌عنوان چیز جدیدی نیست و منحصرأ در حیطه‌ی تئوری سنتی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد (Wiss, ۲۰۰۰: ۷۹۹). گروهی دیگر مانند هاوسن و سینکلر، حتی این تصور را که بحث در مورد حکمرانی جهانی در نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل درست است را نمی‌پذیرند و معتقدند که باید از حیطه‌ی مباحث سیاست بین‌الملل کنار گذاشته شود (Hawson and Sinclair, ۱۹۹۹: ۶۸). در کنار این مباحث، ادبیاتی قوی وجود دارد که حکمرانی جهانی را به صورت و افری جدید و بدیع می‌داند و آن را به‌عنوان وضعیت نوینی در سیاست بین‌الملل می‌شناسد. وضعیتی که می‌تواند به‌عنوان چارچوب تحلیلی ارزنده‌ای برای تبیین سیاست بین‌الملل به کار آید. جیمز روزنا، در این راستا از شش نوع حکمرانی^۴ در سطوح مختلف و با معیارهای گوناگون در کنار یکدیگر برای اداره امور جهانی نام می‌برد که از سطوح فردی تا جهانی را دربردارد (Rosenau, ۱۹۹۷: ۱۰).

چنان‌که گفته شد بعضی از بازیگران و موضوعات هم از قبل حضور داشتند،

۴ این حکمرانی‌ها شامل: حکمرانی بالا به پایین، حکمرانی پایین به بالا، حکمرانی بازار، حکمرانی شبکه‌ای، حکمرانی پهلو به پهلو و حکمرانی بافت‌مانند هستند.

اما تفاوت آن‌ها با گذشته یکی در افزایش حیطه‌ی عملکردشان و اولویت موضوعات جدید با توجه به تعاریف نوین از نظم و امنیت، و دیگری شکل‌گیری پایه‌های نوین برای اقتدار است. تحولات در عرصه‌ی اقتدار چنان بوده که پایه‌های سنتی سیاست بین‌الملل را به لرزه در آورده است و چنان که آدلر می‌گوید فرایندی از تجزیه اقتدار و حاکمیت مشروع شروع شده است (Adler and Bernstein, ۲۰۰۵: ۱۰). با این که هنوز دولت به‌عنوان بازیگر کلیدی باقی مانده است، اما سلسله مراتب متصلب موجود در عرصه‌ی بین‌المللی از حالت باثبات خود خارج شده و اقتدار خصوصیتی سیال پیدا کرده است. به‌جز موضوع اقتدار و پخش‌شدگی آن، شرایط جدید هم به لحاظ موضوعات، بازیگران، سطوح تحلیل، شیوه‌ی مدیریت و هم به لحاظ نظری، سیاست بین‌الملل را با تغییرات اساسی روبرو ساخته‌اند. به‌گونه‌ای که، ما امروزه می‌توانیم از واژه‌ی حکم‌رانی جهانی به جای واژه‌ی روابط بین‌الملل استفاده کنیم، زیرا حکم‌رانی جهانی هم به لحاظ ارائه‌ی یک چارچوب تحلیلی و نظری و هم به‌عنوان یک چارچوب موضوعی می‌تواند مسائل گوناگون سیاست بین‌الملل را در خود هضم کند، درحالی که روابط بین‌الملل به‌صورت غالب به روابط رسمی در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل می‌پردازد. امروزه دولت مورد نظر روابط بین‌الملل از یک دولت فراهم‌کننده و ایجادکننده به یک دولت امکان‌دهنده و کارفرما تبدیل شده است، که بازیگران مختلفی از سطوح متفاوتی را می‌بیند که در کنار او با بهره‌گیری از اقتدار در حوزه‌های گوناگون موضوعی فعال هستند.

دولت، هرچند ممکن است خود راهبری چنین بازیگرانی به این حوزه‌ها را به عهده بگیرد، اما ناچار از تسهیم اقتدار با آن‌ها است؛ زیرا بدون آن‌ها توانایی کنترل و حل مسائل جدید را ندارد، در عین حال، در ادامه و با حل مشکلات، این بازیگران جدید اقتدار خود را همچنان حفظ کرده و به مسائل دیگر تسری می‌دهند. الکه کراهمان می‌گوید که اقتدار در هفت بعد جغرافیا، کارویژه، توزیع منابع، منافع، هنجارها، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها در حال از هم گسیختگی است و این همان تحولی است که نه تنها متأثر از شرایط جدید بوده است، بلکه خود به عنوان منبعی برای تحولات بعدی عمل می‌کند (کراهمان، ۱۳۸۷: ۲۴).

تعاریف متفاوتی از این مفهوم ارائه شده است که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- حکم‌رانی برآیند بسیاری از راه‌های فردی و نهادینه‌شده، عمومی و خصوصی برای کنترل امور مشترک است (کمسیون حکمرانی جهانی).

۲- حکم‌رانی جهانی فرایندی است که به‌سبب منافع گوناگون و متضادی که هم‌ساز شده‌اند و اقدامات مشارکت‌جویانه که انجام گرفته‌اند،

تداوم می یابد و شامل ترتیبات رسمی و غیررسمی می شود که مردم و نهادها آن‌ها را به عنوان منفعت خود می شناسند و درک کرده‌اند (کمیسیون حکمرانی جهانی) (Comission on Global Governance, ۱۹۹۹:۲).

۳- حکمرانی شمول بیشتری از دولت دارد و شامل مکانیسم‌های رسمی و غیررسمی می شود که به موجب آن، افراد و سازمان‌های موجود با بهره‌گیری از سیستم‌های اعمال حاکمیت به پی‌گیری هدف‌ها از طریق اعمال کنترلی که انعکاسی فراملی دارد، می‌پردازند (روزنا) (Rosenau, ۱۹۹۷:۷).

۴- نظام اداره‌ی امور که در آن تدوین و اجرای سیاست‌ها در میان شبکه‌ی متداخلی از بازیگران دولتی و غیردولتی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی شکل می‌گیرد (الکه کراهمان) (کراهمان، ۱۳۸۷: ۲۴-۳۰).

۵- حکمرانی روندی است که یک سازمان یا جامعه به وسیله‌ی آن خود را جهت می‌دهد و پویایی ارتباطات و کنترل در کانون این روند قرار دارند (استیون راسل) (Barnett and Duvall, ۲۰۰۵:۸).

۶- حکمرانی بهره‌مندی از راه‌های متفاوت و پیچیده‌ای است که از طریق آن بازیگران ملی و بین‌المللی به صورت دسته‌جمعی به فهم و ارائه‌ی راه‌حل پرداخته تا اهداف مشترک‌شان را متحقق نمایند (میهای سیمایی) (صالحی، ۱۳۸۸: ۱۷).

۳- نگاهی به دیدگاه‌های نظری غربی در باب حکمرانی جهانی (ادبیات موضوع)^۵

سه دیدگاه عمده در رابطه با حکمرانی جهانی در میان متفکرین موافق آن وجود دارد. دیدگاه اول، حکمرانی جهانی را به عنوان یک پدیده‌ی جدید تحلیل می‌کند که به اداره‌ی مشکلات جهانی می‌پردازد. این تحلیل، حکمرانی را فعالیت خودآگاه سازمان‌ها و نهادها می‌داند و در عین حال حوزه وسیعی از موضوعات جدید را در حیطه حکمرانی جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد. این

۵ برای مطالعه بیشتر دیدگاه‌های محتوایی این نظرات می‌توانید به این مقاله مراجعه کنید: عبدالعی قوام، سیامک بهرامی، "حکمرانی جهانی سیستم و نظریه مسلط در جهان معاصر" فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هشتم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۹-۵۷. مراجعه کنید.

دیدگاه حکمرانی جهانی را به اقدامات جمعی نسبت می‌دهد که در صدد ایجاد نهادها و هنجارهایی برای مواجهه با دلایل و پیامدهای مشکلات متنوع فراملی و ملی می‌باشد (۲-۴: Ba and Hoffman, ۲۰۰۵). درعین حال، هرچند متفکرین عرضه‌کننده‌ی این دیدگاه خود آگاهی فعالیت‌های انجام‌شده در این عرصه را می‌پذیرند، اما در نوع فعالیت‌های موردشمول این پدیده با یکدیگر اشتراک کمتری دارند. از دل همین دیدگاه سه خرده‌دیدگاه دیگر بیرون می‌آید که شامل موارد زیر است:

اولین دیدگاه، حکمرانی جهانی را در قالب فعالیت سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان ملل یا موسسات مالی بین‌المللی مورد تحلیل قرار می‌دهد. نظرات کسانی چون ابراین و ویرین در این حوزه قابل بررسی است (O, Brien and et al, ۲۰۰۰: ۱۲). دومین دیدگاه، که دیدگاه کسانی مانند هاریس و یونکر را نشان می‌دهد، حکمرانی جهانی را در راستای دولت جهانی مورد تحلیل قرار می‌دهد (Harris and Yunker, ۱۹۹۹: ۲۴). و سومین دیدگاه، حکمرانی جهانی را به‌عنوان طرحی برای مدیریت جهانی شدن می‌بیند. نظرات کوهن و نای در این راستا ارائه شده‌اند (Keohane, ۲۰۰۱: ۸). این دیدگاه دارای یک رویکرد طبیعت‌گرا/خردباورانه در ارتباط با مسائل هستی‌شناختی است. در واقع، آن‌ها دارای پایبندی‌های هستی‌شناختی مفروض در ارتباط با حکمرانی جهانی هستند، زیرا نظریه‌شان بر هستی‌شناسی تقدم دارد و مفروضات هستی‌شناسی نظریه را از قبل پذیرفته‌اند و پرسشی در باب این مفروضات طرح نمی‌کنند. نظریه‌های آنان اساساً از بعدی مادی‌گرایانه، موضوعات هستی‌شناسی را جواب داده است. سیطره‌ی نظریه‌های نئولیبرال در این دسته به خوبی این مدعا را اثبات می‌کند.

دیدگاه دوم، از حکمرانی جهانی به‌عنوان یک پروژه برای رشد نظم جهانی لیبرال نام می‌برد. بسیاری از متفکرین، حکمرانی جهانی را در عرصه‌ی نظم جهانی مورد بررسی قرار می‌دهند. آن‌ها معتقدند که حکمرانی جهانی در راستای گسترش جامعه و نظم لیبرال حرکت می‌کند. نظرات جهان‌گرایان و طرفداران مکتب سیاست بین‌الملل در این راستا ارائه شده است. این دیدگاه، در پی پایان جنگ سرد و شکل‌گیری پدیده‌ی نظم نوین جهانی ارائه شد. افرادی مانند بولی و توماس از جمله مطرح‌کنندگان این نظریه بودند (Boli and Thomas, ۱۹۹۹: ۵۷). در کنار آن‌ها می‌توان از فوکویاما، رابرت کاپلان، کسینجر، رابرت کش، پاول کندی، دیوید هانی و جیم گریسون نام برد که به‌صراحت این مسئله را مطرح کردند.

در کنار طرفداران نظم نوین جهانی، منتقدین این نظم هم موافق با آن‌ها حکمرانی جهانی را وضعیتی برای تداوم نظم جهانی سیاسی و اقتصادی ناعادلانه می‌دیدند. افرادی مانند میلمن، الکاترا، سینارکلنس، اسموتس، مرفی، ولکنسن و هوگس در آثار خود به این نوع برداشت پرداخته‌اند. برای مثال مرفی،

حکمرانی جهانی را در راستای رویکرد مبتنی بر طبقه مورد تحلیل و انتقاد قرار می‌دهد (Mittleman, ۱۹۹۷: ۲۸). دیدگاه دوم، چه در وجه لیبرالی و چه در وجه مارکسیستی آن، بیش‌تر به یک وجه پاسخ‌های معناگرا به مسائل هستی‌شناختی در موضوع حکمرانی جهانی نزدیک می‌شود. اما این معناگرایی صرفاً در سطح فلسفی حضور دارد و در سطح گوهری و ویژگی مادی بر آن‌ها مستولی است. هر دو گروه از سیطره‌ی نوعی از ارزش‌ها و هنجارها در چارچوب رویکرد مسلط صحبت می‌کنند که یکی از آن طرفداری کرده و دیگری منتقد آن است. یکی از صلح دموکراتیک و پایان تاریخ سخن می‌گوید و دیگری از سلطه سیستم سرمایه‌داری بین‌المللی در بعد محتوایی سخن می‌راند.

دیدگاه سوم، که دیدگاه متفاوت‌تری نسبت به دو دیدگاه قبلی است، حکمرانی جهانی را به عنوان یک جهان‌بینی می‌بیند که دارای رویکرد تحلیلی نوینی است. این دیدگاه، حکمرانی جهانی را به عنوان نقطه‌ی کانونی برای تغییرات فهم ما از سیاست بین‌الملل و علم روابط بین‌الملل می‌بیند. حکمرانی جهانی از نظرگاه این دیدگاه یک ابزار مفهومی و تحلیلی مهم برای درک این مسئله است که جهان تغییر کرده و هم‌چنان هم در حال تغییر است. آن‌ها بر تنوع و تعدد بازیگران و موضوعات تاکید دارند. این گروه مدیریت امور بین‌الملل را نه به عنوان فعالیتی بین‌دولتی بلکه به عنوان فرایندهای مذاکره و تعامل بین بازیگران متنوع و متکثر می‌بیند. تأسیس بسیاری از مراکز حکمرانی جهانی در دانشگاه‌های متعدد جهان از جمله مدرسه اقتصادی لندن، دانشگاه ویکتوریای کانادا، دانشگاه برمن آلمان، دانشگاه کانکتیکات، دانشگاه راتجرس و دانشگاه دلاور در راستای اهمیت دادن به جهان‌بینی حکمرانی جهانی از سوی این دیدگاه بود. آن‌ها به‌طور کامل، رویکردهای سنتی را به چالش طلبیده و راه خود را جدا و تفکری جدید درباره‌ی سیاست بین‌الملل ارائه کرده‌اند (Rosenau, ۱۹۹۷: ۲۸-۳۰). از متفکرینی که به تئوریزه کردن این دیدگاه پرداختند، می‌توان از روزنا، کزmfیل، هوسون، سینکلر، مک‌گریو و هلد، استابس، جریکو، هورل و کوپر و افراد بسیار دیگر نام برد.

دیدگاه سوم، اما در پاسخ به ابعاد هستی‌شناختی در موضوع حکمرانی جهانی، دیدگاه بین‌بینی را برگزیده است. این ویژگی بین‌بینی هرچند در ابعاد ماهیت جهان اجتماعی و سرشت کنش‌گران بارز است، اما در رابطه‌ی بین ساختار و کارگزار دچار اختلال و تقلیل‌گرایی به‌سمت کارگزاران شده و از بعد بین‌بینی فاصله می‌گیرد. این دیدگاه، همچنین در نوع کنش‌گران دارای نوعی محدودیت اساسی است. پس‌این‌الملل‌گرایان تا حد زیادی از دیدگاه طبیعت‌گرا و خردباور فاصله گرفته و از تغییر و عدم‌ثبات و سیالیت هویت‌ها مبتنی بر دیدگاه‌های رادیکال لیبرالی سخن می‌رانند و همین موضوع آن‌ها را به دیدگاه‌های تفسیری در روابط بین‌الملل نزدیک‌تر می‌سازد. از این منظر، آنان

سعی کردند تاحدی به اولویت هستی‌شناسی بر نظریه در موضوع حکمرانی جهانی نزدیک شده و مفروضات متصلب را کنار نهند.

در ادامه، سعی خواهد شد دیدگاه پس‌بین‌الملل‌گرایان و پاسخ‌های آن‌ها به دو موضوع نوع کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار بررسی و مورد نقد قرار گیرد.

۳-۱- مسئله‌ی هستی‌شناسی نوع کنش‌گران از منظر نظریه‌ی رادیکال غربی حکمرانی جهانی

در ادامه، سعی می‌شود با بررسی تلقی دیدگاه رادیکال غربی، حکمرانی جهانی از نوع کنش‌گران این دیدگاه بهتر فهمیده شده و مورد نقد قرار گیرد. در این راستا، به بازیگران و نمونه‌های حکمرانی جهانی از منظر این نظریه‌ها اشاره می‌شود. یعنی بیان کنیم که از منظر آن‌ها چه چیزی در حکمرانی جهانی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند.

۳-۱-۱- بازیگران و نمونه‌های حکمرانی جهانی

نمونه‌های حکمرانی جهانی، ترتیبات مشارکتی حل مشکل و فعالیت‌هایی هستند که دولت‌ها و سایر بازیگران برای برخورد با مسائل و مشکلات گوناگون، ارائه می‌دهند. بازیگران، هرچند با بعضی از نمونه‌ها دارای هم‌پوشانی هستند، اما به نقش و اعمال قدرت این نمونه‌ها اشاره دارند. در واقع، موجودیتی بازیگر است که اقداماتش بتواند عکس‌العمل‌های خاصی را در سایر نهادها ایجاد کند و صرفاً یک موجودیت واکنشی نباشد، بلکه توان ایجاد واکنش‌سازی در سایرین را داشته باشد.

۱-۱-۱-۱- دولت‌ها

دولت‌ها، در حالی که بسیاری از نمونه‌های حکمرانی را ایجاد خواهند کرد و بسیاری از فعالیت‌ها را به عهده خواهند گرفت، به‌عنوان بازیگران کلیدی حکمرانی جهانی باقی خواهند ماند. آن‌ها، سازمان‌های بین‌المللی بین‌دولتی را ایجاد، حوزه‌ی اختیارات خود را مشخص و حقوق بین‌الملل و هنجارها را تعیین کرده و نفوذ خود را به‌واسطه‌ی اجرا یا عدم اجرای حقوق و هنجارها به رخ می‌کشند. اهمیت نسبی دولت‌ها در حکمرانی جهانی متفاوت است. ابردولت‌های بزرگ نقش‌های بااهمیت‌تری را نسبت به دولت‌های کوچک‌تر و فاقد قدرت

ایفا می کنند.

اما بر قدرت ها هم نمی توانند بر بسیاری از نمونه ها و بازیگران حکم رانی جهانی، تسلط داشته باشند. امروزه آمریکا هم به تنهایی نمی تواند حکم رانی جهانی را شکل دهد و موضوعاتی چون حمله ی بدون اجماع به عراق، مذاکرات پیچیده در گروه هفت و سازمان تجارت جهانی، موضوع تأسیس دیوان کیفری و کنوانسیون مین های زمینی بدون رضایت آمریکا مصادیق این ادعا هستند.

دولت هایی با قدرت متوسط، نقش انتقادی خاصی بازی می کنند. آن ها اغلب در پیوستگی با سازمان ملل و سایر نهادهای دولتی بین المللی عمل کرده اند. برای مثال، کانادا، استرالیا، نروژ، سوئد، هلند، آرژانتین و نیجریه به خاطر تعهدشان به چندجانبه گرایی، توانایی شان در به انجام رساندن مصالحه و حمایت شان از اصلاحات در نظام بین المللی، مشهورند. نقش قدرت های متوسط ذاتاً به عنوان بازیگران ثانوی در سیاست های بین المللی هم نقشی رهبری گونه و هم دنباله روانه و مشروط بوده است.

برای شمار زیادی از کشورهای کمتر توسعه یافته و دولت های ضعیف، قدرت و نفوذ عموماً تا جایی اهمیت دارد که آن ها را قادر به شکل دهی به ائتلاف نماید. سازمان های دولتی محیط های مناسبی برای چنین هدفی و همچنین ایجاد مشروعیت و شناسایی بین المللی هستند. دولت ها به تنهایی و با یک صدا قادر نیستند حکم رانی جهانی را پیش ببرند. بازیگران فراملی به طور روزافزون، مانند استان ها، ایالات و دولت های محلی، اعمال مستقلانه و گاهی حتی مخالف با اعمال دولت های ملی مربوطه شان داشته اند. اگرچه، دولت ها به عنوان بازیگران اصلی حکم رانی جهانی تداوم خواهند یافت، اما حکومت هاشان، همان گونه که جسیکا ماتوس به طور شایسته ای شرح داده است "قدرت شان را که شامل قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی است، با بنگاه ها، سازمان های بین المللی و با گروه های شهروندی متعدد تقسیم کرده اند. تجمیع قدرت در دستان دولت ها که از ۱۶۴۸ با صلح وستفاليا آغاز شد، به پایان رسیده است. دست کم در حال حاضر، قدرت در میان سایر بازیگران حکم رانی جهانی منتشر شده و کمتر در دست دولت ها باقی مانده است" (Mathews, ۱۹۹۷: ۵۶).

۱-۱-۲- سازمان های بین دولتی بین المللی^۶

این نهاد، هم به عنوان نمونه و هم در حکم بازیگر حکم رانی جهانی عمل می کند. سازمان های بین دولتی، نهادهایی هستند که حداقل دارای سه دولت عضو و در چندین کشور فعالیت داشته باشند و از طریق یک توافق نامه ی بین دولتی

رسمی مانند معاهده، منشور، یا اساس‌نامه ایجاد شده باشند (آرچر، ۱۳۸۴: ۶۸). در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸، کتاب سالانه‌ی سازمان‌های بین‌المللی نزدیک به ۲۴۰ سازمان بین‌دولتی را مورد شناسایی قرار داده است. سازمان‌های بین‌دولتی تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند و شخصیتی جدا از دولت‌های عضو خود دارند (فن گلان، ۱۳۷۸: ۱۷۰). آن‌ها ابزاری هستند برای کمک به دولت‌ها در راستای به‌شکل درآوردن عادت‌های باثبات همکاری و حل و فصل اختلافات و فعالیت‌های عملی، که از طریق اجلاس‌های منظم و جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات، این فرایند را تسهیل می‌کنند. به گفته‌ی مایکل بارت و مارتا فنیمور، "سازمان‌ها به تعریف منافی که دولت‌ها و سایر بازیگران درصدد دستیابی به آن‌ها هستند کمک می‌کنند" (Barnett and Finnemore, ۲۰۰۵: ۱۶۳).

از آنجا که، این سازمان‌ها زمینه لازم برای متمرکز کردن اقدامات جمعی را از طریق یک کنسرت و ساختار سازمانی باثبات و یک دستگاه پشتیبان اداری فراهم می‌کنند، دولت‌ها همکاری در آن‌ها را می‌پذیرند، و این همکاری بر فهم دولت‌ها از محیط و منافع‌شان تاثیر می‌گذارد. آنان، با این مشارکت به هنجارهای مهم رفتاری شکل می‌دهند. سازمان‌ها نه تنها فرصت‌هایی را برای دولت‌های عضو خود ایجاد کرده‌اند، بلکه تأثیرات و محدودیت‌هایی را هم بر سیاست‌ها و طرز عمل دولت‌های عضو خود، از طریق تنظیم دستورکارهای بین‌المللی اعمال می‌کنند. آنان، ایجاد اصول، هنجارها و قوانین رفتاری را که دولت‌ها از طریق آن‌ها می‌بایست سیاست‌هاشان را تنظیم کنند تا بتوانند از عمل متقابل سایرین هم منتفع شوند، یا تسهیل می‌کنند یا خود این موارد را ایجاد می‌کنند.

بسیاری از کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که نفع‌شان در پیوستن به سازمان‌های دولتی و رژیم‌های بین‌المللی است، حتی زمانی که این نهادها برای چنین دولت‌هایی هزینه بردار باشند. آفریقای جنوبی، حتی طی سالیان درازی که مکرراً به خاطر سیاست‌های تبعیض نژادی‌اش از سوی سازمان ملل محکوم می‌شد، هرگز از این سازمان خارج نشد. چین یک دوره‌ی ۱۴ ساله‌ی مذاکره و تطبیق را برای ورود به سازمان تجارت جهانی از سرگذراند. دوازده کشور، از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ با تحمل هزینه‌ها و تغییرات گسترده به اتحادیه اروپا پیوستند. انفجار واقعی سازمان‌های دولتی در قرن بیستم اتفاق افتاد. قدرت‌های عمده‌ی جنگ، اقتصادهای توسعه‌یافته، ابتکارات تکنولوژیک و رشد نظام دولتی، به‌خصوص بعد از استعمارزدایی، انگیزه‌ی لازم برای ایجاد سازمان‌های بین‌دولتی را فراهم نمودند. یک مطالعه نشان می‌دهد که میزان موالد سازمان‌های دولتی همبستگی مثبتی با شمار دولت‌های نظام بین‌الملل دارد. اما میزان نابودی سازمان‌های بین‌المللی اندک بوده است (Cupitt and et al., ۱۹۹۷: ۱۶). از ۳۴

سازمان دولتی که در ۱۹۱۴ فعال بودند، ۱۸ عدد از آن‌ها هنوز در پایان قرن بیستم فعال هستند.

زمانی که در مورد سازمان‌های دولتی به‌عنوان بازیگران سخن می‌گوییم، منظور ما بیشتر کارمندان دبیرخانه‌ی این سازمان‌ها هستند، کسانی که به‌عنوان کارکنان مدنی بین‌المللی نقش کلیدی اما اغلب نامشهودی را در ترغیب دولت‌ها به عمل، هماهنگ‌سازی تلاش‌های گروه‌های گوناگون، فراهم نمودن مهارت‌های دیپلماتیک برای ایجاد توافقات و تضمین تأثیرگذاری برنامه‌ها، بازی می‌کنند (Duffield, ۲۰۰۷: ۱۳). این مأموران، شامل دبیرکل سازمان ملل و رؤسا و کارمندان نهادهای مختلف هستند. این افراد عموماً دارای مدیریتی هستند که از هر نهاد دیگری متفاوت است و به بهبود رفاه سازمان و اعضای آن علاقه‌مندند (Barnett and Finnemore, ۲۰۰۵: ۱۹۲). آن‌ها باید فرمان‌های مبهم را به اقدامات و روش‌ها تبدیل کنند. این کارمندان، به‌طور مکرر باید به چالش‌ها و بحران‌های جدید پاسخ داده، گزینه‌های سیاسی را برای دولت‌های عضو فراهم کرده، هیأت‌های خود را عوض کرده و وظایف و رویه‌های جدید را اعلام نمایند. برای مثال، دبیرخانه‌ی سازمان ملل، عملیات حفظ صلح را در اوج جنگ سرد ابداع کرد و بعداً عملیات صلح‌سازی و در نهایت نظارت بر انتخابات را ایجاد کرد. این سازمان‌ها، نوع جهانی را که مورد نظارت قرار می‌گیرد، تعیین می‌کنند و دستورکارهای حکم‌رانی جهانی را مشخص می‌سازند (Barnett and Finnemore, ۲۰۰۵: ۷). به‌علاوه، این سازمان‌ها اغلب می‌توانند مدعی اقتدار تخصصی در زمینه‌ی دانش تخصصی باشند، که در انحصار دبیرخانه‌هاشان است. شیوه‌ی ترغیبی آنان، به صورت گسترده‌ای اخلاقی است و بیش‌تر در راستای مرزهای اصولی و ارزش‌های این سازمان‌ها قرار دارد، که اغلب در جهت حمایت و خدمت در زمینه‌هایی مانند حقوق بشر و صلح ایجاد شده‌اند. آن‌ها فراتر از دولت‌ها دارای تأثیرات مستقل هستند.

همان‌گونه که بارت و فینمور استدلال می‌کنند: "اقتدار سازمان‌های بین‌دولتی و بروکراسی‌ها عموماً بر توانایی‌شان برای نشان دادن خود به‌عنوان بازیگرانی بی‌طرف و غیرشخصی قرار دارد. آن‌ها می‌بایست نه به‌عنوان اعمال‌کننده قدرت، بلکه به‌عنوان خدمت‌کننده به سایرین به نظر آیند" (Barnett and Finnemore, ۲۰۰۵: ۲۱). این سازمان‌ها، همچنین می‌توانند بر خلاف منافع و اولویت‌های دولت‌های قوی یا ضعیف عمل کنند، و یا ممکن است با سایر بازیگران مانند سازمان‌های غیردولتی و سایر سازمان‌های دولتی متحد شوند و یا دولت‌ها را به تغییر رفتارشان در حوزه‌هایی مانند کاهش فساد، حذف یارانه‌های غذایی یا بازگرداندن جنایت‌کاران جنگی برای تعقیب قضایی از سوی دیوان کیفری بین‌المللی، ترغیب نمایند.

۳-۱-۱-۳- سازمان‌های غیردولتی^۲

سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، هم به منزله‌ی بازیگر و هم نمونه‌ی حکمرانی جهانی عمل می‌کنند. آنان به عنوان نمونه‌های حکمرانی جهانی، سازمان‌های داوطلبانه‌ی خصوصی هستند که اعضایشان را افراد یا انجمن‌هایی شکل می‌دهند که برای دستیابی به اهداف مشترک در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (آرچر، ۱۳۸۴: ۷۲). این سازمان‌ها بیش‌تر در حال مدیریت جوامع محلی یا توده‌ای هستند تا سیاست‌های ملی و بین‌المللی. برآورد شمار سازمان‌های غیردولتی بسیار سخت است. کتاب سال سازمان‌های بین‌المللی سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ بیش از ۷۶۰۰ سازمان غیردولتی را شناسایی کرده است (Year book of International Organization, ۲۰۰۸-۲۰۰۹). اما به‌تنهایی، شمار سازمان‌های غیردولتی ملی به میلیون‌ها می‌رسد.

بسیاری از سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی بزرگ، فدراسیون‌های فراملی هستند که پیوندهای رسمی عمیقی میان گروه‌های ملی برقرار کرده‌اند. برای مثال، می‌توان از فدراسیون بین‌المللی صلیب سرخ و جوامع هلال‌احمر، آکسفام، سار، پزشکان بدون مرز، صندوق جهانی حیوانات و... نام برد. عمل‌کردهای حکمرانی سازمان‌های غیردولتی با بسیاری از عمل‌کردهای سازمان‌های دولتی موازی است. آنان در مقام نمونه‌های حکمرانی، اعمالی را در بسیاری از سطوح، برای فشار آوردن یا ترغیب بازیگران گوناگون برای بهبود وضعیت حقوق بشر، حمایت از محیط‌زیست، و... انجام داده‌اند. بعضی از سازمان‌های دولتی، مانند سازمان بین‌المللی کار، سازمان توریسم جهانی و طرح مشترک ملل متحد برای ایدز، نقش‌هایی را در حکمرانی‌شان برای سازمان‌های غیردولتی فراهم می‌نمایند. این گرایش در راستای تبیین گرایش جهانی به خصوصی‌سازی فعالیت‌هایی انجام می‌گیرد، که قبلاً توسط دولت کنترل می‌شدند. آن‌ها فعالیت‌هایی مانند ترمیم بحران، اداره‌ی کمپ‌های پناهندگان، اجرای برنامه‌ی توسعه، تشویق کنترل جمعیت، توانمندسازی زنان، تلاش در جهت محدود کردن گسترش بیماری‌های خاص و کار در زمینه‌ی پاک‌سازی محیط‌زیست را انجام می‌دهند. سازمان‌های غیردولتی نمونه‌های مهمی از حکمرانی جهانی‌اند، از آن رو که آن‌ها، به روش‌های گوناگون، افراد را قادر می‌سازند که به صورت عمومی عمل کنند (Kaldor, ۲۰۰۳: ۵۸۵). به‌علاوه، شخصیت داوطلبانه، محلی و موضوع‌محور این سازمان‌ها ... {و شبکه‌ای که ایجاد می‌کنند}، آن‌ها را به رابط‌های مفیدی بین جوامع فروملی و جوامع و نهادهای ملی و بین‌المللی تبدیل کرده است (Ku and Diehl, ۲۰۰۶, p. ۱۷۱).

7 Nongovernmental Organization

سطوح چندگانه‌ی حکمرانی عمل می‌کنند.

این سازمان‌ها، در هیئت بازیگران حکمرانی جهانی نیز نقش فعالی ایفا می‌کنند. رشد این سازمان‌ها و شبکه‌هاشان از دهه ۱۹۸۰، عامل برجسته‌ای در افزایش درگیر شدنشان در حکمرانی، در همه‌ی سطوح، از محلی تا جهانی بوده است. مراقبت‌های بهداشتی اینترنت، ایمیل و فکس، ابزارهای ارزشمندی برای بسیج سازمان‌های غیردولتی در راستای پویایی و تحرک‌شان و قادرسازی آنها برای دستیابی به مناطقی هستند که دولت‌ها و سازمان‌های دولتی در آن حوزه‌ها غیرفعال‌اند. آنها عمدتاً به‌عنوان بازیگران حیاتی در رشد آگاهی و کمک به تنظیم و بیان مسائل، محسوب می‌شوند. برای مثال، از نظر آنان موضوع ممنوعیت مین‌های زمینی مسئله‌ای بشردوستانه‌تر از کنترل تسلیحات، به‌شمار می‌آید (Takur and Maley, ۱۹۹۹: ۲۸۱). آنها برای تغییر سیاست‌ها با دولت‌ها، سازمان‌های دولتی و شرکت‌ها لابی می‌کنند. این سازمان‌ها با تقدیم دفاعیه به دادگاه‌های جنایات بین‌المللی، مانند آنهایی که برای یوگسلاوی سابق و رواندا و نیز در حوزه تجارت و سرمایه‌گذاری شکل گرفتند، در داوری بین‌المللی مشارکت می‌کنند و با هنجارسازی در زمینه حقوق بشر، مانند کمپین مین‌های ضدنفرت بر دولت‌ها و سایر بازیگران برای تغییر رفتارشان، فشار وارد می‌کنند. سازمان‌های غیردولتی، حداقل به صورت غیرمستقیم در کنفرانس‌های جهانی برگزار شده توسط سازمان ملل، مذاکرات بین‌المللی، آشکار کردن مسائل و ارائه اسناد، شرکت دارند. در بعضی از موارد نیز، در نوشتن معاهده مشارکت داشته‌اند؛ مانند کنوانسیون ممنوعیت مین‌های زمینی و اساس‌نامه‌ی رم درباره‌ی دیوان کیفری بین‌المللی. آنها هم‌چنین نمایندگان را پرورش داده، گزینه‌های سیاسی را توسعه داده، دستورکارها را تنظیم کرده و موقعیت دولت‌های کلیدی را تحت تاثیر قرار داده‌اند (Betsill and Corell, ۲۰۰۸: ۱۷۸).

۳-۱-۱-۴- حقوق و قوانین بین‌المللی^۸

حوزه‌ای که عموماً به‌عنوان حقوق بین‌الملل عمومی شناخته شده است، از نمونه‌های حکمرانی جهانی شمرده می‌شود. این نمونه، از دهه‌ی ۱۹۶۰ به‌طرز شگرفی توسعه یافته است. اگرچه اساس‌نامه‌ی دیوان دادگستری بین‌المللی پنج منبع حقوق بین‌الملل را مورد شناسایی قرار داده است، اما بیشترین رشد در حوزه‌ی معاهدات حقوقی بوده است. بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۹۵، ۳۶۶۶ معاهده‌ی چندجانبه‌ی جدید به تصویب رسیدند (Betsill and Corell, ۲۰۰۸: ۱۶۸). تاکنون بیش‌ترین شمار موافقت‌نامه‌های چندجانبه‌ی جدید، در باره‌ی مسائل اقتصادی بوده است. باین حال، عرف اصرار دارد که خود را به‌عنوان یک

منبع با اهمیت در مقابل آن نشان دهد.

در راستای اهداف حکمرانی جهانی یکی از عمده‌ترین محدودیت‌های حقوق بین‌الملل عمومی آن است که این حقوق فقط در رابطه با دولت‌ها کاربرد دارد، البته به استثنای کاربرد آن در مورد جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت. در حال حاضر، به جز اتحادیه‌ی اروپا، موافقت‌نامه‌های چندجانبه به صورت مستقیم در مورد موجودیت‌های غیردولتی قابلیت استفاده و کاربرد ندارد. با وجود این، موافقت‌نامه‌های چندجانبه می‌توانند هنجارهایی را ایجاد کنند که از دولت‌ها انتظار می‌رود آن‌ها را رعایت کنند، و در جایی که امکان آن وجود دارد علیه بازیگران غیردولتی به کار برده شوند.

مشکل دیگر از دید بسیاری، عدم وجود مکانیسم‌های اجبارآمیز در حقوق بین‌الملل و نقش منفعت‌محوری، در شکل‌دهی به تصمیمات دولت درباره‌ی پذیرش یا رد قراردادها و سایر اشکال قواعد بین‌المللی، است. حقوق بین‌الملل به طور سنتی، دولت‌ها را از استفاده از ابزارهای خودیاری برای تأمین خواسته‌هایشان دور نگه داشته‌است. برای مثال، در این راستا منشور ملل متحد و معاهده‌ی اتحادیه اروپا، مکانیسم‌های اجبارآمیزی ایجاد کرده‌اند. با این حال، تهدید به تحریم، راه‌حل انگیزاننده‌ای برای تطبیق با قواعد بین‌المللی نمی‌باشد. آبراهام و آنتونیا چیس در عوض در این راستا از کارایی منفعت و هنجارها به عنوان فاکتورهای کلیدی و از ابهام معاهدات و کمبود توانایی به عنوان منابع اصلی ناسازگاری در مسیر تطبیق با قواعد بین‌المللی نام می‌برند (Chayess, ۱۹۹۵: ۲۴). دولت‌ها اغلب شهرت و پرستیژ ناشی از عمل کردن برطبق قانون را ارزشمند می‌دانند و به منافع عمل‌متقابل گرایش دارند (قاعده‌ی طلایی). برای دولت‌های ضعیف‌تر و در حال توسعه، قصور در اجابت کردن، می‌تواند ناشی از کمبود تخصص محلی و ظرفیت دولت برای انجام عملی باشد که در راستای سازگاری با حقوق بین‌الملل ضروری شمرده می‌شود. به طور خلاصه، نیروی حقوق بین‌الملل از احساس نیاز به فعالیت‌های هماهنگ، تضمین ثبات و پیش‌بینی الگوهای رفتاری، نشأت می‌گیرد (Jacobsen and Wiss, ۱۹۹۵: ۱۲۲).

۳-۱-۱-۵- هنجارهای بین‌المللی یا حقوق نرم^۹

دانشمندان به طور روزافزون اهمیت هنجارهای بین‌المللی را در حکم یکی از نمونه‌های حکمرانی جهانی مورد شناسایی قرار داده‌اند. این هنجارها به انتظارات و ادراکات راجع به استانداردهای رفتار شایسته برای بازیگران گوناگون شکل می‌دهند. این هنجارها تیفی از هنجارها را، از تعهد دولت‌ها به انجام معاهداتی که به تصویب رسانده‌اند تا انتظار از نظامیان در مورد هدف قراردادن

غيرنظاميان، در بر می گیرند. هنجارها به لحاظ قدرت و تعيين کنندگی متفاوتند. بعضی از هنجارها برای دولت‌ها درونی شده‌اند، اما هنوز سایر هنجارها، ضعیف، مورد بحث و جدل یا در حال ظهورند. بسیاری از کنوانسیون‌های بین‌المللی بدون تعهدات الزام آور برای دولت‌ها شکل گرفته‌اند. این کنوانسیون‌ها در حقیقت، هنجارها و گاهی اوقات چیزهایی هستند که ما از آن‌ها به عنوان حقوق نرم یاد می‌کنیم. چنین حقوق نرمی شامل هنجارهایی در حوزه حقوق بشر، حقوق کار، میراث مشترک بشری و توسعه‌ی پایدار است. عموماً درجه‌ی رسمیت یافتن احکام یک قانون قوی به‌طور ویژه، هنگامی است که آن احکام به صورت قانونی الزام آور باشند (Duffield, 2007: 10). حقوق نرم، می‌تواند در شرایطی که امکان یک توافق رسمی وجود ندارد، راهکاری حیاتی باشد. سند نهایی اجلاس جهانی درباره‌ی ظهور هنجار غیررسمی مسئولیت حمایت، در سال ۲۰۰۵ که توسط سازمان ملل برگزار شد و ظاهراً اساس هنجار غیررسمی برای دخالت‌های بشردوستانه را تشکیل می‌دهد، مصداق این مدعا است (Karns and Mingst, 2010: 10). البته، این مسئولیت زمانی نمود پیدا می‌کند که دولت‌ها در حمایت از مردمی که در خطر ژنوساید، پاکسازی قومی و سایر خشونت‌های عمده نسبت به حقوق بشر قرار دارند، شکست خورده باشند. در زمینه‌ی حقوق محیط‌زیست هم کنوانسیون چارچوب اولیه غالباً بر اساس هنجارها و اصولی که دولت‌ها با آن‌ها موافق بودند، بنا شد. حقوق نرم فوایدی دارد؛ از جمله این که مذاکره‌پذیرتر و انعطاف‌پذیرتر بوده و زمینه را برای ایجاد حقوق سخت فراهم می‌کند.

۳-۱-۱-۶- رژیم‌های بین‌المللی

رژیم‌ها نمونه‌های دیگری از حکمرانی جهانی هستند. نهادی که در آن اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری در حوزه‌های موضوعی خاص به یکدیگر می‌پیوندند (Karns and Mingst, 2010: 11). در حوزه‌هایی که رژیم‌های بین‌المللی وجود دارند، کشورهای شرکت‌کننده در این رژیم‌ها و سایر بازیگران بین‌المللی، تعهدات الزام‌آور آن‌ها را به رسمیت می‌شناسند و به‌طور کامل به این تعهدات احساس وفاداری و احترام می‌کنند؛ چراکه این حکمرانی، از نوع حکمرانی بدون دولت است، که در آن بازیگران بر اساس پذیرش مشروعیت قواعد و هنجارهای قوی و اعتبار رویه‌های تصمیم‌گیری، آن را مورد پذیرش قرار داده‌اند. جایگاه کلیدی رژیم‌های بین‌المللی به پیوستگی آن‌ها با حوزه‌های موضوعی خاص است، که در آن چگونگی هم‌گرا شدن انتظارات بازیگران و پذیرش قواعد آشکار می‌شود. رویه‌های تصمیم‌سازی سازمان‌های بین‌المللی دولتی، بروکراسی، بودجه، مرکز کار و شخصیت حقوقی آن‌ها مستلزم داشتن یا ایجادکننده‌ی یک حوزه موضوعی خاص است. اما یک سازمان دولتی

بین‌المللی به‌تنهایی یک رژیم را شکل نمی‌دهد. بعضی از موضوعات هم، مانند اتفاقات هسته‌ای که باعث رهاسازی مواد مضر هسته‌ای می‌شوند، به یک سازمان رسمی که علی‌رغم وجود یک حادثه فعال باشد، نیاز ندارند. زمانی که اتفاقی حادث می‌شود، ترتیبات ویژه برای تصمیم‌گیری می‌تواند متأثر از هم قواعد و هم هنجارها ایجاد شده باشد. برای مثال، رژیم گسترش سلاح‌های هسته‌ای هنوز از مکانیسم‌های بازرسی و سیستم پادمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استفاده می‌کند، به‌علاوه‌ی معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، معاهده‌ی جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای (هر چند که دیگر کاربردی ندارد)، قدرت اجبار شورای امنیت و برنامه‌ی کمک‌های فنی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به کشورهای غیرهسته‌ای در راستای استفاده‌ی صلح‌آمیز روزافزون از انرژی هسته‌ای.

۳-۱-۱-۶-۱- گروه‌ها، ترتیبات ویژه و کنفرانس‌های جهانی^{۱۱}

از آنجا که چندجانبه‌گرایی به روند غالب امور بین‌الملل تبدیل شده‌است، انواع دیگری از نمونه‌های حکمرانی جهانی در حال ظهورند. این نمونه‌ها شامل توافقات خاص و گروه‌گرایی می‌شوند که فاقد پایه‌های رسمی حقوقی، کنفرانس‌های تحت پوشش سازمان ملل، اجتماعات و رویه‌ها و کمیسیون‌های بین‌دولتی هستند (Karns and Mingst, ۲۰۱۰: ۱۲). برای مثال، گروه هفت به‌عنوان یک ساختار ویژه در اواسط دهه ۱۹۷۰، شروع به کار کرد. ساختارهایی از این نوع بعدها به صورت ترتیبات منظم، اما نه به شکل سازمان‌های بین‌المللی دولتی رسمی رشد یافتند. برای مثال، می‌توان از اضافه شدن روسیه و حتی برزیل، چین، هند، مکزیک و آفریقای جنوبی به این گروه اشاره کرد. از دیگر گروه‌های این نوع می‌توان به گروه ۲۰ اشاره کرد.

هنگامی که وزیر امور خارجه‌ی کانادا، للوید اکسورزی، تصمیم به مذاکره درباره‌ی کنوانسیون موفق ممنوعیت مین‌های زمینی ضد نفر را در سال ۱۹۹۶ آشکار کرد، هیچ‌کدام از ساختارهای سازمانی بین‌دولتی، مانند کنفرانس خلع سلاح سازمان ملل و مجمع عمومی، مجراهای مناسبی برای رسیدن به این هدف در یک دوره‌ی زمانی کوتاه به نظر نمی‌رسیدند. فرایندهای شبیه این اقدام، در سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ توسط نروژ و سایر کشورها، با هدف تصویب معاهده‌ای بین‌المللی در باب ممنوعیت جنگ افزارهای خوشه‌ای به کار گرفته شد. از دهه‌ی ۱۹۷۰، سازمان ملل متحد کنفرانس‌های بسیاری در موضوعاتی چون اقتصاد، محیط زیست و مسائل اجتماعی تشکیل داد. بعضی از آن‌ها به‌عنوان اجلاس‌های جهانی که بزرگتر از کنفرانس‌های جهانی شمرده می‌شوند، نام‌گذاری شده‌اند؛ زیرا این اجلاس‌ها شامل ملاقات و گردهم‌آیی رؤسای دولت‌ها و کشورها بود.

11 Ad Hoc Groups, Arrangement, and Global Conferences

این کنفرانس‌ها، دیپلماسی چندجانبه‌ی پیچیده‌ای را بین سازمان‌های غیردولتی، متخصصین علمی، شرکت‌ها و افرادی که سعی داشتند بر نتایج این کنفرانس‌ها تاثیر بگذارند، ایجاد کرد. چنین کنفرانس‌هایی نمونه‌های موفق حکمرانی بودند. زیرا آگاهی نسبت به وابستگی متقابل، انتشار، تقسیم آگاهی، ایجاد هنجارهای جدید و حقوق بین‌الملل جدید، خلق ساختارهای جدید و تعریف اولویت‌های سیاسی جهان را افزایش داده‌اند. در مجموع، از دهه‌ی ۱۹۷۰، کنفرانس‌های جهانی فهم پیوستگی میان موضوعاتی مانند حمایت از محیط زیست، حقوق برابری، حذف فقر، بهبود دسترسی به منابع اقتصادی، تقسیم دانش و تکنولوژی و مشارکت جوامع محلی را تقویت کرده‌اند.

۳-۱-۱-۷- حکمرانی خصوصی^{۱۲}

حکمرانی خصوصی یک نمونه‌ی در حال رشد، اما کمتر مطالعه شده‌ی حکمرانی جهانی است. اگرچه معنی این واژه مورد مناقشه است، اما حکمرانی خصوصی، اقتدار تصمیم‌گیران در حوزه‌هایی است که دولت‌ها در آن حوزه‌ها فعال نیستند یا انتخابی برای اعمال اقتدار نداشته یا خود، اعمال اقتدارشان را در آن حوزه‌ها غیرفعال کرده‌اند (Spar, ۱۹۹۹: ۴۱). به‌عنوان مثال، می‌توان از حوزه‌های تخصصی زیر نام برد: استانداردهای حسابداری بین‌المللی، آژانس‌های نرخ سهام خصوصی - مانند خدمات سرمایه‌گذاران ندی، اقدامات و نقش‌های اتاق بازرگانی بین‌المللی، نظارت صنعتی خصوصی - مانند اصول تولید وسایل معتبر جهانی - شورای نظارت جنگل و استانداردهای کار در شرکت‌های چندملیتی منفرد - مانند نایک و فورد. این موارد فقط تعداد معدودی از حوزه‌هایی هستند که اعمال اقتدار دولت در آن‌ها نه تنها محدود که تاثیرپذیر نیز هست.

فضای مجازی توسط نهادهای متعدد پیوندی کنترل می‌شوند و در حال حاضر از نمونه‌های دارای عملکرد قوی در حوزه‌ی اقتدار خصوصی است. شرکت‌های خصوصی در تلاش‌اند تا قواعد اجبارآمیز مالکیت معنوی را در حوزه‌هایی مانند موزیک، نرم‌افزار، مطالب چاپ‌شده و اینترنتی ایجاد کنند. شرکت‌های ویزا و مسترکارد، پیش‌نویس معاملات الکترونیکی امن را برای فعال‌سازی معاملات کارت - بانکی تهیه کرده‌اند، تابدین وسیله، امنیت معاملات اینترنتی را تضمین نمایند. دبوراسپار درباره‌ی محیط الکترونیکی چنین می‌گوید:

"سازمان‌های بین‌المللی قدرت کنترل فضای مجازی را ندارند، دولت‌های ملی هم در این حوزه اقتدار ندارند و روند آهسته‌ی توافق بین‌دولتی در مقابل نرخ تصاعدی تغییرات تکنولوژیک کافی نیست. اگر قرار بر ایجاد قواعدی باشد که به‌همراه اینترنت

رشد کنند، نهادهای خصوصی این قواعد را ایجاد خواهند کرد. نهادهای خصوصی نقش مداوم و روزافزونی را در توسعه و مدیریت تعاملات اینترنتی بازی خواهند کرد. آن‌ها در بسیاری از موارد با توجه به پیشرفت در حوزه‌های اینترنتی، وظایف شبه‌دولتی را به عنوان فعالیتی تنظیمی در حوزه‌های خاص خود از طریق ترکیب قواعد رسمی و غیررسمی و ترکیب ابزارهای تکنیکی و اداری و ترکیب حکمرانی شخصی و عمومی برعهده گرفته‌اند" (Spar, ۱۹۹۹: ۴۷).

۳-۱-۱-۸- متخصصین^{۱۳}

در جهانی که ظاهراً مشکلات، رشد دائماً پیچیده‌تری به خود می‌گیرند، دانش و تخصص برای حکمرانی، امری حیاتی به نظر می‌رسد. پرداختن به گزینه‌های سیاسی، مستلزم فهم علوم مربوط به مشکلات محیط زیستی، مانند تغییرات آب‌وهوایی، کاهش لایه اوزون و کاهش ذخایر ماهی‌ها است. اگر حمایت سیاسی برای تغییرات سیاست‌سازی و ایجاد قوانین جدید وجود داشته باشد، هزینه‌های بیشتر و مؤثرتری برای جایگزینی سوخت‌هایی صرف خواهد شد که دی‌اکسید کربن و کلوتروفلوئروکربن‌های کاهنده‌ی لایه اوزون تولید می‌کنند. بنابراین کارشناسان آژانس‌های دولتی، مؤسسات تحقیقاتی، صنایع خصوصی و دانشگاهیان سراسر جهان باید طرح‌های روزافزونی برای امور بین‌الملل در برخورد با مسائل گوناگون داشته باشند. برای مثال، کمیته‌های تکنیکی سازمان‌های بین‌المللی برای استانداردسازی، به‌طور کامل از کارشناسان و متخصصین تشکیل شده‌اند. اغلب کارشناسان قسمتی از شبکه‌های فراملی هستند که در کنفرانس‌ها و مذاکرات بین‌المللی شرکت کرده، وضعیت آگاهی علمی را نظم داده، مطرح کننده‌ی مسائل برای بحث درباره‌ی آن‌ها و ارائه دهنده‌ی راه‌حلهای خاص هستند. از ۱۹۸۸، هزاران دانشمند از سراسر جهان در عرصه‌های بین‌دولتی در زمینه‌ی تغییرات آب‌وهوایی شرکت داشته‌اند، کسانی که با گزارش‌های بی‌طرفانه، داده‌های کلیدی برای مذاکرات در باب تغییرات آب‌وهوایی فراهم کرده‌اند. محققین، عبارت جوامع معرفتی را برای تعریف شبکه‌های متخصصین دانش‌محور ابداع کرده‌اند (Karns and Mingst, ۲۰۱۰: ۱۷-۱۹).

۳-۱-۱-۹- بازیگران ائتلافی موقت^{۱۴}

بازیگران ائتلافی موقت شامل: کارشناسان، سازمان‌های بین‌المللی دولتی،

13 Experts

14 Multistakeholder Actors

شرکت‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و دولت‌ها (اگر چه آخری همیشه در بین آن‌ها قرار نمی‌گیرد) هستند. این‌ها ائتلاف سستی از تعداد زیادی از مشارکت‌کنندگان هستند، که برای رسیدن به هدفی به یکدیگر نزدیک شده‌اند که به تنهایی نمی‌توانند به آن دست یابند (Reinke, 1999: 44). مانند گروه‌هایی که با بهره‌برداری از توانایی ارتباط و سفر سریع در مسافت‌های دور از هم در سطح جهان، در راستای ترویج همکاری، استفاده از کارشناسان و انتشار دانش جدید دست به فعالیت می‌زنند. این شبکه‌ها از مزیت انعطاف‌پذیری برخوردارند که اغلب در دولت‌های سنتی و سازمان‌های دولتی و بروکراسی‌های شرکتی وجود ندارد. یکی از قدیمی‌ترین شبکه‌های سیاسی جهانی، گروه مشورتی تحقیقات بین‌المللی کشاورزی است، که در سال ۱۹۷۱ در راستای ایجاد هماهنگی و تأمین مالی ۱۶ مرکز تحقیقاتی کشاورزی در سراسر جهان تشکیل شد. رهبری سازمان ملل به لحاظ استراتژیک شروع به اندیشیدن در مورد چنین شبکه‌هایی کرده است. گزارش هزاره‌ی دبیرکل به این موضوع اشاره کرده که، ممکن است تجمیع مهارت‌ها و سایر منابع بازیگران متعدد جهانی، شکل‌گیری شبکه‌های جهانی موقت و سست را افزایش دهد، شبکه‌هایی که فراتر از مرزهای ملی، نهادی و نظم‌دهنده عمل می‌کنند (Annan, 2001).

۳-۱-۱-۱۰- شرکت‌های چندملیتی^{۱۵}

شرکت‌های چندملیتی شکل خاصی از بازیگران غیردولتی هستند که برای اداره‌ی معاملات بنگاه‌ها و عملیات‌های سودمحور، فراتر از مرزهای سه یا تعداد بیشتری از کشورها، سازمان یافته و عمل می‌کنند. آن‌ها توانایی سرمایه‌گذاری و در نتیجه ایجاد شغل، تحت تاثیر قرار دادن بازیگران سیاسی، ارائه‌ی مشوق‌ها به دولت‌های میزبان، لابی برای تغییر قوانین دولتی و تهدید به انتقال مشاغل و سرمایه به نقطه‌ای دیگر را دارند، در صورتی که در کشور میزبان شرایط برای معاملات سودآور مناسب نباشد. بزرگترین شرکت‌های چندملیتی جهان به مقدار چهارپنجم بازده صنعتی جهان قدرت تولید دارند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به سرعت رشد کرد. شرکت‌های چندملیتی با انتخاب یا عدم انتخاب محلی برای سرمایه‌گذاری، به‌عنوان بازیگران حکمرانی جهانی، عمیقاً ساختار و عمل‌کردهای اقتصاد جهانی را تغییر داده‌اند (Gilpin, 2001: 290). بیش‌تر هزینه‌های توسعه‌ای، امروزه از بخش سرمایه‌گذاری خصوصی تأمین می‌شود. به‌طور مختصر باید گفت که فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی شماری از مسائل حکمرانی جهانی را رشد داده است که این موضوعات را در برمی‌گیرد: بهترین شیوه‌ی تنظیم فعالیت آن‌ها چیست؟ چگونه می‌توان این شرکت‌ها را در راستای توسعه‌ی اقتصادی و در همکاری با آژانس‌های بین‌المللی

و سازمان‌های غیردولتی سازمان‌دهی کرد؟ چگونه می‌توان کشورهای کمتر توسعه یافته را مطمئن ساخت که شرکت‌های چندملیتی قدرتمند، در امور داخلی آن‌ها دخالت نخواهند کرد، حاکمیت آن‌ها را به چالش نخواهند کشید، منابع زیست‌محیطی‌شان را نابود نخواهند کرد و آنان را برای همیشه وابسته خواهند ساخت؟ شرکت‌های چندملیتی بازیگران مهم و ویژه‌ای در آشکارسازی مسائل مربوط به محیط زیست، کار و تجارت محسوب می‌شوند. آن‌ها همچنین هدف فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی هستند. کوفی عنان در دوران تصدی‌گری پست دبیر کلی سازمان ملل متحد، پشتیبان جدی ایجاد مکانیسم‌های نوینی برای تنظیم رفتار شرکت‌ها و تشویق آن‌ها برای مشارکت مؤثر در حکمرانی جهانی بود. در سال ۱۹۹۹، عنان با برگزاری اجلاسی با رهبران مشاغل، و تشویق آنان به پذیرش پیمان جهانی‌ای که با اصول نه‌گانه‌ی خود، موضوعات حقوق بشر، کار و محیط زیست را پوشش می‌داد، باب نوینی را گشود.

۴- بررسی مسئله‌ی هستی‌شناسی رابطه‌ی ساختار و کارگزار در رویکرد غربی

همان‌طور که در چارچوب نظری بیان شد، در پاسخ به مسئله‌ی هستی‌شناسی ساختار و کارگزار، سه رویکرد متفاوت قابل تشخیص هستند. نخست، رویکردی که اصالت بیشتری به کارگزار داده و برای آن اولویت وجودی قائل است. دوم، رویکردی که اولویت وجودی ساختار را به رسمیت می‌شناسد؛ و سوم، رویکردی که از رابطه‌ی علی‌گذر کرده و در ارتباط ساختار و کارگزار به یک رابطه‌ی تکوینی و اولویت وجودی برابر بین آن‌ها اعتقاد دارد. با تفاوت‌های اندکی می‌توان گفت که همه‌ی دیدگاه‌های غربی در موضوع حکمرانی جهانی کارگزارمحور بوده و بر بعد فرایندی بیش از بعد ساختاری اهمیت می‌دهند. البته، این بدان معنا نیست که دیدگاه‌های ساختارگرا در نظرات غربی وجود ندارند، بل منظور آن است که به بعد ساختاری حکمرانی جهانی توجهی نشده است، یا اگر شده محدودیت‌های خاص خود را داشته است. سه رویکرد نظری مطرح شده در باب حکمرانی جهانی از سوی غربی‌ها، هیچ‌یک به صورت کامل ساختاری نیستند، هرچند که نظریه‌ی سوم دارای ابعاد محدود ساختاری است. نظریه‌ی نخست، که به اداره‌ی مشکلات جهانی از طریق سازمان‌ها و دولت جهانی یا مدیریت فرایند جهانی شدن اشاره دارد، اساساً به عملکردهای چنین نهادهایی برای مدیریت مشکلات توجه می‌کند و کارکردهای مثبت و هم‌گرای آنان را مدنظر دارد، و اصولاً فاقد بعدی ساختاری است و تعریفی فرایندی از حکمرانی جهانی دارد. نظریه‌ی دوم نیز حکمرانی را به‌عنوان پروژه‌ای برای رشد نظم لیبرال تعریف می‌کند، هرچند تا حدی به یک دید ساختاری نزدیک می‌شود، اما برداشت‌اش از ساختار در معنای یک ساختار لیبرال است نه بعد ساختاری حکمرانی جهانی؛ برعکس، این نظریه به عملکردها

و کارکردهای بازیگران و نمونه‌های مطرح شده حکمرانی جهانی برای پیشبرد ساختار کلان لیبرالی نظر دارد. نظریه‌ی سوم نیز، که به حکمرانی جهانی در مقام یک جهانی‌بینی می‌نگرد و از سوی پسااین‌الملل‌گرایان رادیکال ارائه شده است، تاحدی حکمرانی جهانی را از یک بعد ساختاری تعریف می‌کند، اما ایرادهای اساسی بر آن وارد است. از یک سو، این گروه ساختار را در نظر دارند اما یک ساختار واحد و منسجم را در نظر نمی‌گیرند و ساختارهای چندگانه را ترجیح می‌دهند. از سوی دیگر، آنان ساختار را به عنوان یک وضعیت در نظر می‌گیرند نه به عنوان مفهومی تعریف‌کننده و ایجادکننده و بر سازنده. فراتر از آن، حتی ادعاهای مطرح شده از سوی این دسته از نظریه‌پردازان در عالم تئوری، در عمل شکل دیگری به خود می‌گیرد و ابعاد ساختاری به ابعاد فرایندی تقلیل می‌یابند و ما با نوعی ساختارگرایی چندگانه و حتی تقلیل‌گرا روبرو می‌شویم. در این راستا، متفکری مانند جیمز روزنا به عنوان شاخص‌ترین نماینده‌ی این گروه، با تمسک به مفهومی به نام وضعیت و اهم‌گرایی، در صدد بر می‌آید تا حکمرانی جهانی را تبیین کند و نردبان حکمرانی خود را توضیح دهد. در نهایت، حکمرانی جهانی او نه یک ساختار، بلکه عملکردی برای مدیریت وضعیت و اهم‌گرایی است. و اهم‌گرایی از نظر روزنا همان ساختار حاکم بر جهان معاصر است، اما این ساختار صرفاً وضعیتی قابل مدیریت است که هیچ قدرت شکل‌دهندگی و برسازی‌ای از خود نداشته و توسط نردبان‌های حکمرانی قابل مدیریت است. در اینجا روزنا علناً نشان می‌دهد که هدف او از ساختارهای چندگانه همان وضعیت و اهم‌گرایی در نقاط مختلف جهان است. اما نکته‌ی جالب‌تر در نظریه روزنا آن است که تنها پنج بازیگر خاص قادر به ایجاد عملکردهای حکمرانی برای کنترل وضعیت و اهم‌گرایی هستند، که اتفاقاً انطباق کاملی با بازیگران حکمران جهانی در رویکرد غربی دارند. در واقع، نتیجه این می‌شود که وضعیت ساختاری و اهم‌گرایی روزنا در هر مکانی که این بازیگران حضور داشته باشند قابل مدیریت کردن است و در نقاط دیگر که همان حکمرانی جهانی است، این مدیریت شکل نمی‌گیرد. در نظریه‌ی پسااین‌الملل‌گرایان، آن‌ها با اعتقاد خویش به مسئله‌ی هستی‌شناسی نوع بازیگرانی، که در بالا به آن‌ها اشاره شد اعتقاد دارند؛ بدین معنا که، در نهایت این بازیگران هستند که به عنوان کارگزار به فرایندها شکل می‌دهند و این فرایندها در نهایت ساختارها را ایجاد می‌کنند. در واقع، نه تنها اولویت با کارگزاران است، بلکه ساختار به یک موجودیت شیئی شده تبدیل می‌شود که فاقد قدرت برسانندگی است. این موضوع سبب می‌شود که به صورت هم‌زمان ابعاد ساختاری حکمرانی جهانی، چه در وجه علی و چه در وجه تکوینی به حاشیه رانده شود، این امر پیامدهای خاص خود را به دنبال خواهد داشت.

۵- انتقاد بر رویکرد غربی از حکمرانی جهانی

نوشتار حاضر در بعد هستی‌شناسی به رویکرد غالب غربی از حکمرانی جهانی انتقاد دارد. در این مجال، دو موضوع هستی‌شناسی در باب نوع کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار از دیدگاه نظریه‌ی غربی حکمرانی جهانی به چالش کشیده شد. نشان دادیم که دیدگاه غربی، چه نوع کنش‌گرانی را در موضوع حکمرانی جهانی به رسمیت می‌شناسد و این کنش‌گران در رابطه‌ی ساختار و کارگزار چگونه عمل می‌کنند و چه وضعیتی از حکمرانی جهانی را تجسم می‌بخشند. نتیجه‌ی دیدگاه غربی از این دو بعد، هستی‌شناسی آن است که در بعد نوع کنش‌گران، صرفاً کنش‌گرانی را مدنظر دارد که اساساً در یک فضای اجتماعی و اقتصادی پیشرفته امکان رشد مؤثر دارند، هر چند که انواع غیرمؤثر و ضعیف آن‌ها، که جایگاهی در فرآیندهای حکمرانی جهانی ندارند، در فضاهای غیرپیشرفته نیز ظهور می‌کنند. نمونه‌ها و بازیگرانی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، مصداق کامل این ادعا هستند.

همین برداشت از نوع کنش‌گران حکمرانی جهانی، سبب می‌شود تا دیدگاه غربی از حکمرانی جهانی نتواند به یک جایگاه ساختاری ارتقاء یابد. زیرا خود این کنش‌گران، عاملین مؤثر در شکل‌دهی به ساختار می‌شوند و فرایندهای ایجادشده به وسیله‌ی آن‌ها، در قالب حکمرانی تعریف شده و با اولویت قائل شدن برای این فرایندها آن‌ها ایجادکننده‌ی ساختارها می‌شوند. درنهایت، حکمرانی جهانی تبدیل به یک فرایند می‌شود و نه یک ساختار. در نتیجه، وقتی چنین اولوبیتی برای فرایندها قائل شویم، خودبه‌خود در رابطه‌ی ساختار و کارگزار هم، ساختار نه‌تنها به امری شیئی و حاشیه‌ای تبدیل می‌شود، بلکه در حالت حداکثری خویش، بیش‌تر به‌عنوان یک وضعیت دیده می‌شود نه یک پدیده‌ی تعریف‌کننده و برساننده، که در یک رابطه‌ی تکوینی با کارگزار قرار دارد. نتیجه آن‌که، درنهایت حکمرانی جهانی مترادف فرایندهای همکاری تعریف‌شده و در قالب واژگانی چون: "شبکه‌ی متداخل بازیگران هم‌سو"، "منافع هم‌ساز و موازی"، "جهت‌گیری‌های مشترک"، "اقدامات مشارکت‌جویانه"، "فهم مشترک از مشکلات و ارائه‌ی راه‌حل‌های مشترک"، "کنترل امور مشترک" که مخرج مشترک همه‌ی تعاریف گوناگون از حکمرانی جهانی در میان نظریه‌های مختلف غربی بود، بیان می‌شود. این معنا، حکمرانی جهانی را به مفهومی ابزاری و تجمیعی و راهکاری کاربردی برای حل مشکلات جهانی تبدیل می‌کند، که در آن بازیگران و نمونه‌های مختلف مورد توافق، برداشت مشترکی از خیر و فهم یکسانی از مشکلات دارند. بینش همکاری‌گرا از حکمرانی جهانی، در نتیجه‌ی مفروضات هستی‌شناختی دیدگاه غربی ایجاد شده است. اما نگارنده سعی دارد با تمسک به یک هستی‌شناسی متفاوت از حکمرانی جهانی، حکمرانی جهانی را به‌عنوان

ترکیبی از ساختار و فرایند، و هم‌چنین ترکیبی از فرایندهای هم‌کاری جویانه و تعارض‌آمیز، و نیز کنش‌گرانی فراتر از کنش‌گران فوق، معرفی نماید. این کار مستلزم نگاهی نوین به دو بعد هستی‌شناختی مورد اشاره در فوق است.

۶- یک رویکرد جایگزین به حکمرانی جهانی

برای رسیدن به هدف فوق ابتدا باید نگاه کارگزارمحور و فرایندی خود را از حکمرانی جهانی به یک نگاه ساختارمحور تغییر دهیم. داشتن نگاهی ساختاری به حکمرانی جهانی می‌تواند بسیاری از نواقص رویکرد غربی در باب حکمرانی جهانی را حل کند. زیرا از یک سو، کل جهان را در یک مجموعه‌ی واحد قرار داده و شرایط یکسانی را برای آن تعریف می‌کند؛ و از سوی دیگر، فرایندهای حکمرانی جهانی را هم در درون این ساختار تعریف می‌کند. در واقع با تفکیک بین ابعاد ساختاری و فرایندی حکمرانی جهانی، هم آن‌ها را به صورت معین و در ارتباط با یکدیگر تعریف کرده، و هم نوعی برسازی متقابل بین ساختار و فرایند ایجاد می‌کنیم. نوشتار حاضر، در نهایت از یک ساختار واحد و منسجم سخن می‌گوید که دارای یک قانون ساختاری به نام "انتشار اقتدار" است. این ساختار واحد، حکمرانی جهانی نام دارد. اما در درون همین ساختار واحد، که از قانون انتشار اقتدار تاسی می‌پذیرد، فرایندهایی شکل می‌گیرند که همان عملکردهای حکمرانی جهانی هستند. در واقع، عملکردهای حکمرانی جهانی درون یک ساختار واحد حکمرانی جهانی، در نقاط مختلف به صورت متفاوتی بروز می‌کنند و تفاوت بین فرایندهای سیاسی در نقاط مختلف ناشی از عملکردهای حکمرانی متفاوت است، نه ناشی از عدم وجود حکمرانی جهانی در آن نقاط. خود این عملکردهای حکمرانی تحت تأثیر جوامع نیز شکل می‌گیرند. یعنی عملکردهای حکمرانی از یک سو، تحت تأثیر شرایط ساختاری هستند؛ و از سوی دیگر، متأثر از نوع و ماهیت جامعه‌ای که در آن‌ها شکل می‌گیرند. ساختار منسجم، با قانون واحد خود یعنی انتشار اقتدار (شکل‌گیری این قانون تحت شرایط خاصی صورت می‌گیرد)، شرایط شکل‌گیری عملکردهای حکمرانی را فراهم می‌کند؛ بدین ترتیب که قاعده‌ی ساختاری که خود در دو بعد عینی و هنجاری در جهان تحت لوای یک ساختار واحد گسترش یافته است، امکانات لازم برای رشد بازیگران گوناگون را در سرتاسر جهان فراهم می‌کند، این بازیگران، کارگزارانی هستند که از توانایی کسب اقتدار برخوردارند و در شرایط ساختاری نوین، این اقتدار نهادینه است و قابل بازپس‌گیری از آنان نیست. یعنی چنان‌چه بازیگری رشد یابد، دیگر قابل نابود کردن توسط یک اقتدار مافوق نیست، زیرا شرایط ساختاری هر آن امکانات نوین‌تری را در اختیار این بازیگران برای کسب اقتدار جدید می‌گذارد. در این شرایط دیگر صرفاً بازیگرانی که روزنا به آنان اشاره می‌کند یا رویکرد غربی از حکمرانی مدنظر دارد، ظهور نمی‌یابند، بلکه ما با انواع مختلفی از بازیگران گوناگون روبه‌رو خواهیم شد. چه بازیگرانی که مشارکت‌جو، متساهل، هم‌سو

و حل‌کننده‌ی مشکل هستند، و چه بازیگرانی که در پی بحران آفرینی، خشونت و عدم تساهل. در واقع، شبکه‌ی متداخلی از بازیگران هم‌سو و غیرهم‌سو، حل‌کننده و ایجادکننده‌ی مشکل، متساهل و غیرمتساهل ایجاد خواهد شد و همین بازیگران فرایندهای متداخل حکمرانی را درون ساختار حکمرانی جهانی شکل خواهند داد، و درعین حال، همین فرایندها خود عاملی برای بازتولید ساختار و قاعده‌ی عام آن هستند. در اینجا ما می‌توانیم قائل به یک رابطه‌ی تکوینی و برسازی متقابل میان ساختار و فرایند باشیم. از یک‌سو، بدون وجود ساختار حکمرانی جهانی به عنوان یک ساختار سازنده و تعریف‌کننده، هیچ یک از این فرایندها شکل نمی‌گیرد؛ و از سوی دیگر، بدون وجود این فرایندها چنین ساختاری شکل نمی‌گرفت و بازتولید نمی‌شد. در واقع، فرایندهای شکل‌گرفته در جهان غرب و منابع هشت‌گانه‌ی مورد نظر روزنا، در ابتدا هنجار انتشار اقتدار را ایجاد کردند و به سبب ماهیت خود این منابع و نیز ساخت کلان سرمایه داری، این هنجار در درون یک سیستم نوین به نام حکمرانی جهانی در دو بعد مادی و اندیشه‌ای نهادینه و در یک ساخت واحد انتشار یافت. این ساخت تعریف‌کننده است، زیرا با قانون خود رفتارهای نوینی را به بازیگران القا کرده و توان کنش‌گری فعال به آنان می‌دهد. اما بدون این کنش‌گران فعال و فرایندهای ناشی از کنش‌گری آنان ساختار نیز بازتولید نخواهد شد.

اما نکته‌ی جالب وجود فرایندهای هم‌گرا و واگر در نقاط مختلف جهان است، به صورتی که این فرایندها انطباق کاملی با دو جهان متمایز، یعنی جهان توسعه‌یافته‌ی غربی و جهان توسعه‌نیافته دارند. فرایندهای حکمرانی هم‌گرا خاص جهان غرب و فرایندهای واگرا خاص جهان توسعه‌نیافته هستند. این تفاوت خود ریشه در ماهیت بازیگرانی دارند که آن‌ها را شکل می‌دهند، و ماهیت خود این بازیگران ریشه در وضعیت اجتماعی و اقتصادی جوامعی دارد که بازیگران متأثر از انتشار اقتدار در آن رشد کرده‌اند. در واقع، هویت بازیگران در نوع فرایندهای ایجاد شده توسط آنان بسیار موثر است. در جهان توسعه‌یافته، بازیگرانی با هویت غالب طبقاتی رشد کرده اما در جهان توسعه‌نیافته آنان دارای هویت‌های غالب قومی و مذهبی هستند. همین تفاوت سبب تفاوت در عملکردهای آنان خواهد شد و عملکرد آنان فرایندها را شکل خواهد داد. فرایندها نیز ساختار را بازتولید خواهند کرد. درحقیقت، مجموع عملکردهای واگرا و هم‌گرای حکمرانی جهانی، ساختار حکمرانی جهانی را بازتولید می‌کنند و در این شرایط هیچ کس بیرون از این ساختار نیست. همین رویکرد سبب می‌شود که ما پاسخ خویش به مسائل هستی‌شناختی را عوض کنیم. بدین معنا که، در رابطه‌ی ساختار و کار گزار از نوعی رابطه‌ی تکوینی سخن بگوییم و بازیگران و نمونه‌های خشن و غیر همکاری جو و معارض را هم به لیست کنش‌گران فوق اضافه کنیم.

نتیجه‌گیری

چنانچه اشاره شد، نظریه‌های غربی به عدم شمول جهان توسعه‌نیافته در حکم‌رانی جهانی گرایش دارند و این موضوع، حکم‌رانی جهانی را با یک نقیصه و محدودیت در جامعیت و فراگیری مواجه ساخته است، به‌نوعی که بیش‌تر در قالب یک نظریه‌ی غربی قابل تعریف است تا نظریه‌ای جهانی. هدف اساسی این نوشتار نیز بررسی چگونگی شکل‌گیری این نقیصه در نظریه‌های غربی حکم‌رانی جهانی و رفع آن بود. نوشتار حاضر، با کاوش در ابعاد فراتر از نظریه‌های غربی حکم‌رانی جهانی و بحث هستی‌شناسی، سعی کرد مبانی حذف‌کننده‌ی جهان توسعه‌نیافته در نظریه‌های غربی را بیابد، و در این راستا دو مسئله‌ی هستی‌شناسی مستور در این نظریه‌ها را در ایجاد این نقیصه مهم‌تر یافت: مسئله‌ی نوع کنش‌گران و رابطه‌ی ساختار و کارگزار؛ زیرا در دو بعد دیگر هستی‌شناختی، یعنی ماهیت جهان اجتماعی و سرشت کنش‌گران، تاحدی خود را به رادیکال‌ترین نظریه‌های غربی در باب حکم‌رانی جهانی نزدیک می‌دید، و از این‌رو، آن‌ها را از بررسی خود کنار نهاد. درنهایت، بحث آن بود که نظریه‌های غربی به جز نظریه‌های پس‌امپریالیزم، قریب به اتفاق، در قالبی طبیعت‌گرا/خردباور بر اولویت نظریه بر هستی‌شناسی تأکید دارند و همین موضوع آن‌ها را دچار نوعی تقلید و ثبات و عدم تغییر در مباحث هستی‌شناسانه‌ی متعارض با نظریه می‌کند. این امر سبب می‌شود تا آنان نتوانند حضور کنش‌گران جدید و عملکردهای نوین را در نظریه‌ی خویش از حکم‌رانی جهانی هضم کنند.

اما دیدگاه پس‌امپریالیزم گرا هرچند تاحدی از این رویکرد فاصله می‌گیرد و تغییر و سیالیت را می‌پذیرد و به نوعی دیدگاه بینابینی در مباحث هستی‌شناختی نزدیک می‌شود، اما این دیدگاه را صرفاً در ماهیت جهان اجتماعی و سرشت کنش‌گران لحاظ کرده و در دو بعد نوع کنش‌گران و روابط ساختار و کارگزار دچار نوعی تقلیل‌گرایی می‌شود. تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی در این ابعاد، سبب می‌شود تا در ابعاد محتوایی هم گزاره‌های خاصی بر این نظریه تحمیل گردد، به گونه‌ای که در نهایت برداشت آن از حکم‌رانی جهانی بیش‌تر معنایی فرایندی و در قالب بازیگران خاص پیدا کرده و به دنبال آن، تنها فرایندهایی را نیز مدنظر می‌گیرد که همکاری‌جویانه و متساهل هستند. این تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی همان چیزی است که در نهایت، هم بعد ساختاری حکم‌رانی جهانی، هم ویژگی برساننده‌ی این ساختار و هم رابطه‌ی تکوینی آن با فرایندها را نفی کرده، و سرانجام سبب می‌شود که تنها قسمتی از جهان که در آن فرایندهای همکاری‌جویانه از طریق بازیگران خاص اتفاق می‌افتند در قلمرو حکم‌رانی جهانی تعریف شوند. در این گزاره، آنان تنها به "چگونگی" پرداخته و درعین حال، تنها "چگونگی‌های" هم‌گرا و حل‌کننده‌ی مشکل را مدنظر دارند. در بحث از ساختار هم دارای دو ضعف اساسی هستند؛ اول این که به ساختارهای چندگانه و نه واحد و منسجم نظر

دارند، و دوم آن که ساختار را در چارچوب یک "وضعیت" تعریف می‌کنند و آن را چارچوبی "سازنده" و "تعریف‌کننده" نمی‌دانند. ساختارها در واقع همان فرایندهای حل مشکل هستند که فاقد قدرت پویا برای گسترش به فراتر از مرزهای خویش‌اند. این به معنای حذف جهان توسعه‌نیافته از دایره عملکردها و ساختارهای حکمرانی جهانی است. برای رفع این نقیصه از یک دیدگاه جایگزین با مبانی هستی‌شناختی متفاوت استفاده شد. در واقع، همه‌چیز از هستی‌شناسی شروع و به این دیدگاه ختم شد. این امر به معنای اولویت هستی‌شناسی بر نظریه بود.

در این دیدگاه سیستم حکمرانی جهانی، ی‌ک ساختار منسجم و واحد با یک قاعده‌ی سراسری به نام "انتشار اقتدار" است، که معتقد است بین ساختار و فرایندهای حکمرانی جهانی تفاوت وجود دارد و در آن واحد، میان‌شان نوعی پیوستگی متقابل و تکوینی حاکم است. این ساختار سازنده‌ی حکمرانی جهانی است، که با القای اقتدار سبب‌ساز ظهور بازیگران مختلف و کنش‌مندی فعال آنان در جهان توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته می‌شود. همین بازیگران که دارای ماهیت‌های متفاوتی به سبب وضعیت مکانی متفاوت‌شان هستند، به فرایندهای سیاسی گوناگون حکمرانی در سرتاسر جهان شکل می‌دهند و همین فرایندها ساختار حکمرانی جهانی و به تبع آن سیستم حکمرانی جهانی را بازتولید خواهد کرد. در واقع، با این تلقی از حکمرانی جهانی، همه‌ی جهان در سیستم حکمرانی جهانی عمل می‌کند. این سیستم یک سیستم غیرقطبی است، زیرا بازیگرانی غیر از دولت‌ها در آن در حال شکل‌گیری و اقتداربایی هستند و دیگر سیستم بر اساس قطبیت مبتنی بر دولت قابل تعریف نیست. پس، حکمرانی جهانی دیگر یک پروژه، اندیشه، فرایند، عملکرد یا وضعیت نیست، بلکه یک ساختار سازنده و یک سیستم غیرقطبی است که کل جهان عرصه‌ی عملکرد آن است. این همان جهان اجتماعی است که در تعریف آن با رویکرد غربی دارای اختلاف هستیم. در واقع، بحث ما بر سر بعد تاریخی و برساختگی جهان اجتماعی یا بعد ذاتی و عینی آن نیست - هرچند که اختلافاتی در این باب با بعضی از نظریه‌ها وجود دارد - بلکه اختلاف اصلی به کیفیت و ماهیت جهان اجتماعی و واقعیت‌نهایی و تمام‌نمای آن برمی‌گردد. به بیان دقیق‌تر، بحث بر سر چگونگی ایجاد آن نیست، بلکه بر سر چیستی و ماهیت و محتوایی است که این جهان در نهایت دارد.

با نگاه به موارد فوق به این نکته پی خواهیم برد که رویکرد غربی از حکمرانی جهانی در چارچوب، مفاهیم، تعاریف، نظریه‌ها، بازیگران و نمونه‌هایی که از حکمرانی جهانی مطرح می‌کند، به یک واقعیت اجتماعی محدود و محصور می‌رسد، که آن‌را تنها از نگاه فرهنگ و اجتماع خود ساخته و صرفاً موضوعات و مشکلهای خود را در آن طرح می‌کند و سایر نقاط را از دایره‌ی واقعیت اجتماعی بر ساخته‌ی خود خارج می‌کند. اما دیدگاه جایگزین، این ضعف را برطرف می‌کند و در قالب آن هم می‌توانیم جنبش‌وال استریت جهان توسعه‌یافته را تحلیل کنیم و هم تحولات جهان عرب و خاورمیانه را تبیین نماییم

فهرست منابع

الف) منابع فارسي

آرچر، کلیو. (۱۳۸۴). **سازمان‌های بین‌المللی**، ترجمه فرزانه عبدالملکی، تهران: نشر میزان.

برنم، پیترو و دیگران. (۱۳۹۰). **روش تحقیق در علوم سیاسی**، ترجمه میترا رانجات، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

چرنوف، فرد. (۱۳۸۸). **نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

روزنا، جیمز. (۱۳۸۸). حکمرانی در عصر واهمگرایی: نه یک جمهوری جهانی و نه یک نظام بین‌دولتی جهانی، ترجمه‌ی صونا قاجار، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، سال ششم، شماره ۲.

صالحی، حجت. (۱۳۸۸). سازگاری مفهوم حکمرانی جهانی با بحران خاورمیانه، **سازمانهای بین‌المللی ۵**، پژوهشنامه چهل و یکم.

فن‌گلان، گرهارد. (۱۳۷۸). **درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی**، ترجمه سید داود آقایی، تهران: نشر میزان.

کراهمان، الکه. (۱۳۸۷). **تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین‌الملل**، جمعی از مترجمان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مارش، دیوید، استوکر، جری. (۱۳۹۲). **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیر محمد حاج یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۱). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.

معینی علمداری، جهانگیر. (۱۳۹۲). **روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)**، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات.

ب) منابع انگلیسی

Adler, Emmanuel, Bernstein, Steven. (۲۰۰۵). **Knowledge in Power: The Epistemic Construction of Global Governance, In Power in Global Governance**, Edited by Michael Barentt and

- Raymond Duvall, New York: Cambridge University Press.
- Annan, Kofi. (۲۰۰۱). **We the Peoples**,
in: www.un.org/millennium/sg/report/full.html.
- Barnett, Michael, Duvall, Raymond. (۲۰۰۵). **Power in Global Governance**, Cambridge University Press.
- Barnett, Michael, Finnemore, Martha. (۲۰۰۵). **The Power of Liberal International Organization**, In *Power in Global Governance*, edited by Michael Brnett and Raymond Duvall, New York: Cambridge University Press.
- Betsill, Michele M., Corell, Elisabeth (eds). (۲۰۰۸). **NGO Diplomacy**, Cambridge: MIT Press.
- Boli, J., Thomas, G. (eds). (۱۹۹۹). **Constructing World Culture**, Stanford: Stanford University Press.
- Chayes, Abram and Antonia Handler Chayes. (۱۹۹۵). **The New Sovereignty: Compliance With International Regulatory Agreements**, Cambridge: Harvard University Press.
- Commission on Global Governance. (۱۹۹۹). **Our Global Neighbourhood: Report of the Commission on Global Governance**, Oxford: Oxford University press.
- Cupitt, Richard, Witlock, Rodney and Lynn Williams Whitlock. (۱۹۹۷). **The Mortality of International Governmental Organizations**, In *The Politics of Global Governance: International Organization in an Interdependent World*, edited by Paul F. Diehl, Boulder: Lynne Rienner.
- D. BA Alice, J. Hoffmann, Matthew. (۲۰۰۵). **Contending Prospectives on Global Governance**, London: Routledge.
- Dingwerth, Klaus, Pattberg, Philipp. (۲۰۰۶) *Global Governance as a Perspective on World Politics*, **Global Governance**, ۱۲ (۲).
- Duffield, John. (۲۰۰۷). *What Are International Institutions?*, **International Studies Review**, ۹(۱).
- Gilpin, Robert. (۲۰۰۱). **Global Political Economy: Understanding the International Economic Order**, Princeton University Press.

Ku, Charlott, Diehl, Paul F. (۲۰۰۶). *Filling in the Gaps, Global Governance*, ۱۲(۲).

Harris, E., Yunker J. (eds). (۱۹۹۹). **Toward Genuine Global Governance: Critical Reactions to Our Global Neighborhood**, Westport: Praeger.

Hewson, M., Sinclair, T. (eds). (۱۹۹۹). **App to Global Governance Theory**, Albany: SUNY Press.

Jacobson, Harold k., Brown Wiss, Edith. (۱۹۹۵). *Strengthening Compliance With International Environmental Accord: Preliminary Observations from a Collaborative Project, Global Governance* , ۱(۲).

Kaldor, Mary. (۲۰۰۳) *The Idea of Global Civil Society, International Affairs*, ۷۹(۳).

Karns, Margaret P., Mingst Karen A. (۲۰۱۰). **International Organization: The Politics and Processes of Global Governance**, Lynne Rienner.

Keohane R. (۲۰۰۱). *Governance in Partially Globalized World, American Political Science Association*, ۹۵(۱).

Mathews, Jessica T. (۱۹۹۷). *Power Shift, Foreign Affairs* , ۷۶(۱).

Mathiason, John. (۲۰۰۷). **Invisible Governance: International Secretariats in Global Politics**, Bloomfield, CT: Kumarian.

Mittleman, J.(eds). (۱۹۹۷) **Globalization: Critical Reflection**, Boulder: LynneReinner.

Morphy, C. (۲۰۰۰). *Global Governance: Poorly Done and Poorly Understood, International Affairs*, ۷۶ (۴).

O'Brien, R., Goetz A.M, Scholte J.A AND Williams M. (۲۰۰۰). **Contesting Global Governance**, Cambridge: Cambridge University Press.

Rosenau , James N. (۱۹۹۷). **Governance, Order, and Change in World Politics**, in *Governance Without Government: Order and Change in World Politics*, edited by James N.Rosenau and E.O. Czempiel, Cambridge: Cambridge University Press.

Spar, Debora L. (۱۹۹۹). **Lost in Cyber Space, In Private Authority**

and International Affairs, edited by A.Claire Cutler, Virginia Hauffer and Tony Porter, Albany: State University of New York Press.

Takur, Ramesh, Maley, William. (۱۹۹۹). *The Ottawa Convention on Landminse*, **Global Governance**, ۵ (۳).

Wiss, T. (۲۰۰۰). *Governance, Good Governance and Global Governance: Conceptual and Actual Challenges*, **Thired World Quarterly**, ۲۱ (۵).

Reincke, Wolfgang H. (۱۹۹۹-۲۰۰۰). *The Other World Wide Web: Global Public Policy Networks*, **Foreign Policy**, ۱۱۷.

Year book of International Organization. (۲۰۰۸-۲۰۰۹).